

احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

سید جیدین

خسران میازمای ای شنونده دعا ای رحمت ای نشان ارحمت آورنده ترین رحمت آورنده گان یا کریم
الحَادِثَةُ عَشْرَةٌ مُنَاجَاةُ الْمُفْقِرِينَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُ كَسْرِي لَا تَجْبِرُهُ إِلَّا لَطْفًا وَخَانِكَ
وَفَقْرِي لَا يُغْنِيهِ إِلَّا عَطْفًا وَاحْسَانِكَ وَرَوْعِي لَا يَسْكِنُنِي إِلَّا أَمَانُكَ وَذَلَّتِي لَا يَغْرِهُهَا
إِلَّا سُلْطَانُكَ وَآمِنَتِي لَا يَبْلَغُنِيهَا إِلَّا فَضْلُكَ وَخَلَّتِي لَا يَبْسُدُّهَا إِلَّا طَوْلُكَ وَحَاجَتِي
إِلَيْكَ لَا يَقْضِيهَا غَيْرُكَ وَكَرْبِي لَا يَفْرِجُهُ سِوَى رَحْمَتِكَ وَضُرِّي لَا يَكْفِيهِ غَيْرُ رَأْفَتِكَ وَ
غَلَّتِي لَا يَبْرِدُّهَا إِلَّا وَصْلُكَ وَلَوْعَتِي لَا يَطْفِئُهَا إِلَّا لِقَاؤُكَ وَشَوْعِي إِلَيْكَ لَا يَبْلُهُ إِلَّا
النَّظْرُ إِلَى وَجْهِكَ وَقَرَارِي لَا يَقِرُّدُونَ دُنُوِي مِنْكَ وَلَهْفَتِي لَا يَبْرِدُّهَا إِلَّا رَوْحُكَ
وَسُقْمِي لَا يَشْفِيهِ إِلَّا طِبُّكَ وَغَتِي لَا يَزِيلُهُ إِلَّا قُرْبُكَ وَجُرْمِي لَا يَبْرِئُنِيهِ إِلَّا
صَفْحُكَ وَرَيْنَ قَلْبِي لَا يَجْلِيهِ إِلَّا عَفْوُكَ وَوَسْوَاسَ صَدْرِي لَا يَزِيحُهُ إِلَّا أَمْرُكَ
فِيَا مَنْهَى أَمَلِ الْأَمِلِينَ وَفِيَا غَابَةَ سُؤْلِ السَّائِلِينَ وَفِيَا أَقْصَى طَلِبَةِ الطَّالِبِينَ وَفِيَا أَعْلَى
رَغْبَةِ الرَّغْبِيِّينَ وَفِيَا وَكِي الصَّاحِبِينَ وَفِيَا أَمَانَ الْخَائِفِينَ وَفِيَا حَيْبَ الْمُضْطَرِّينَ وَفِيَا ذَخَرَ
الْعُدْمِيِّينَ وَفِيَا كَنْزَ الْبَائِسِينَ وَفِيَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِينِينَ وَفِيَا قَاضِيَ حَوَائِجِ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ
وَفِيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ وَفِيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ لَكَ تَخَضُّعِي وَسُؤَالِي وَإِلَيْكَ تَضَرُّعِي وَإِنِّي أَسْأَلُكَ
أَنْ تُبْنِيَنِي مِنْ رَوْحِ رِضْوَانِكَ وَتُدِيمَ عَلَيَّ نِعَمَ إِمْنَانِكَ وَهَذَا فَايَا كَرِيمِكَ وَاقِفْ وَ
لِنَفْحَاتِ بَرِّكَ مُنْعَرِضٌ وَبِحَبْلِكَ الشَّدِيدِ مُعْتَصِمٌ وَبِعُرْوَتِكَ الْوُثْقَى مُتَمَسِّكٌ لِلْهِ
أَرْحَمَ عَبْدِكَ الذَّلِيلِ ذَا اللِّسَانِ الْكَلِيلِ وَالْعَمَلِ الْقَلِيلِ وَأَمِنْ عَلَيْكَ بِطَوْلِكَ الْبُحْرَانِ
وَإِكْفُفْهُ تَحْتِ ظِلِّكَ الظَّلِيلِ يَا كَرِيمُ يَا حَمِيدُ يَا رَحِيمُ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ
کمان همبر و در غزای لا یفرزون دنوک باشد که بمعنی ششنگی و با کلمات سابق مطابقتی است چون در شرح
قراری ضابطه شده بود در اینجا نیز سابت رفت با جمله عرض میکند ایچدای بهمانا کشته مراجع لطیف و مهر تو پیوسته
دخرو فاقه مراجع عطف و احسان تو تو اگر معنی نماید و بیم و دشت مراجع انان تو سکون نمیدهد و خواری مرجع
سلطنت تو کرامی نمیکرد اند و آرزوی مراجع فضل تو بالغ نیاز و نیاز مندی مراجع ششش تو مسدود نمی نماید و
که بجز در انت بجز تو بر آورد نمیزاید و اندوه مراجع رحمت تو بر نمی کشاید و گزند مراجع اجزافت تو مکشوف نمیدارد و
عطف مراجع پیوستن بجزت تو سرد و خنک نیازد و شعله عشق مراجع ملاقات تو فرو نمی نشاند و سته بارشوقی
جر نظر بود که کریم تو آب نیرماند و قیام و آرام مراجع نزدیک شدن بدرگاه تو تقریر نمیدهد و لطف و دروغ و نفوس
جز روح و راحت تو باز نمیکرد اند و در بخوری مراجع چاره سازی تو درمان نمی آورد و اندوه مراجع تقریب باستان
تو زایل نمیکند و جرم مراجع گذشت و عفو تو پاک و بری نیازد و زنگ آئینه دلم بجز صیتعل عفو و شششش تو زودیش
نمی بخشد و وسوس صدر مراجع حکم و امر تو زوال نمیدهد ای پابان آرزوی آرزو مندان ای نهایت بخشش
خواستند ان ای برز مطلوب و بندگان ای بلند تر مقصود خواهند کمان ای دوست نسبو کاران ای امان
ای بند برنده چارگان و اندر خیر نیاز مندان ای کج میوایان ای فریاد رس دادخواهان ای بر آورنده حاجات تو

ربع دوم از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

و ساکنین اکر این زمین کرمین ای ارحم الراحمین برای تن فروختی من دور حضرت نوست خواستاری من و حضرت نوست
تضرع و زاری من از حضرت تو خواستاری تو هم کمر از روح و آسایش ضوان خود کامیاب فرمائی و نعمتای استنان
خود را بر من جاودیمان داری اینک بیاب کرم تو واقف و تقاضات احسان ترا سر عرض سبیل استوار تو چنگ در زنده و بر تو ای
توسک جوینده ام ایجدای بر بندگی لیل خود که از زبان کسند و در اندک و حل قلیل است رحم کن و بر روی چمت منت گذار و در

جاوید خودت نگاهداری فرمای اکر کریم بحلیل ابر رحمت آورنده ترین رحمت آورنده کان

الثانية عشر مناجاة العارفين بسبب الله الرحمن الرحيم اللهم قصرت الالسن عن بلوغ غناك
كما يليق بجلالك وعجرت العقول عن اذراك كنه جمالك وانحسرت الابصار دون
النظر الى سبحان وجهك ولم تجعل للخلق طريقا الى معرفتك الا بالعجز عن معرفتك اللهم
فاجعلنا من الذين ترسخنا انجار الشوق اليك في حدائق صدورهم واخذت لوعه
محبتك بجامع قلوبهم فهتم الى اوكار الافكار يا وون وفي رياض القرب والمكاشفة
يرتعون ومن جياض المحبة بكائس الملاطفة بكسعون ومن شرايع الصافات يردون قد
كيف العطاء عن ابصارهم وانجك ظلمة التريب عن عقايدهم من ضامهم وانفتحت فالحج
الشك عن قلوبهم وسرايرهم وانسرح تحقيق المعرفة صدورهم وعك بسبب العادة
في الزهادة هبهم وعذب في معين العاملة شربهم و طال في مجلس الالسن سرهم و امين
في موطن الخافة سرهم و اطمانت بالرجوع الى رب الارباب انفسهم و تيقنت بالفوز
و الفلاح اذ واحهم و قرب بالنظر الى محبوهم اعينهم و استقر باذراك المسؤل و
نيل المأمول قرارهم و رجحت في بيع الدنيا بالآخرة تجارتهم اللهم ما آلد خواطير
الآوهام بذكرك على القلوب و ما اعلى المسير اليك بالافهام في مساللت
الغيوب و ما اظيب طعم حبيك و ما اعدب شرب قربك فاعيدنا من طردك
واقعادك واجعلنا من اخس عارفيك و اصلح عبادك و اصدق طائفيك و
اخلص عبادك يا عظيم يا جليل يا كريم يا منيل برحمتك و منك يا ارحم الراحمين

ساجات دوازدهم

بار خدایا قاصر است خاژها از بلوغ بدخ و ستایش در سیدان بیجا و نیایش تو با نظور که سر او اربال جزر کی نوست
و پاره است عقل از دریافت بنایت جمال تو و فرو میبند دیدار او در سجات و طاعت و چه تو و آفریدگان را جز از این بجز از
سرفت تو طریقه معرفت تو نیست بار خدا یا بگردان ما را از جمله آنان که در باین صد و در بوستان سینه اشجار شوق
داشت یاق حضرت نزار بشما در بیشتر بار دوانده اند و غلوب ایشانرا بجهل شور محبت و سوز عشق فرو کرده است و این
هستند که در ادکار افکار و آشیان پندار بجای گیرند و در مرغزار ای قرب و سکا شفت چه کنند کان و از حوضها
محبت در جام ملاطفت آسائند کان و در شرایع صافی در لال در آینه کان باشند پر دای عجاب از دیده ای این
بر داشته و ظلت ریب و تاری نکس از عیار ایشان که در آینه ضمیر ایشان است بر زد و دیکشته و قلوب و سر ایشان
از مخا بخت و شوقیل ساختن مکان برگشته شده و صدرا ایشان بختن معرفت انشراح یافته و همت ای ایشان بخت

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

سعادتی در زناوت بندی گرفته و شارب ایشان در چشمه سارای دلارای عمل و معالمت کویا که دیده و سر اریان در سبیل
 انس بطول انجامیده و فرود آمدن ایشان در دیه وطن محافت و جایگاه بیم و دشت یمنی دریافت و نفوس ایشان بر جوع بخت
 المارباب آرمیدن بسته و ارواح ایشان بنور و رستگاری یقین قرین گردیده و چشمهای ایشان بنظاره بخت محبوب
 روشن گشته و قرار آرام و سکون ایشان باد و پاک سبیل و دریافت آرزو استقرار پذیرفته و بشارت ایشان در فرود
 دنیای فانی برای جاودانی سودمند گردیده است ایخدا ای تا چند لذت و با مزه است لذیذهای اوام بسبب ذکر
 نور و لها چه شیرین است سیر و پیکاه تو بستیاری افهام در سالک نماید و ما هویدا و چه خوشبخت علم و دوستی تو
 چه خوشگوار است تقرب بخت تو پس پناه ده ما را از انکه از درگاه تو رانده و دور گردیم و بگردان ما را از بخت عار و
 خودت و خویشترین بندگان خودت و رستگویی ترین فرمان برداران خودت و خاص ترین پرستندگان خودت ای
 پروردگار ای جلیل ای بخشنده بهر که بایده ای رساننده بهر که خواهد برحت و نعت خودت ای رحیم کننده ترین

ساجدین

رحم کنندگان

الثالثة عشرناجاة الذاکرين لیسلم الله الرحمن الرحيم الهی لولا الواجب من قبول امرک لترقتک
 من ذکرک ایاک علی ان ذکرک لک بقدری لا یقدرک و ما عسى ان یتبلغ مقدارى حتى اجعل
 محلا ليقديک و من اعظم النعم علينا جرمان ذکرک علی السینة و اذک لنا ما عظمک
 و تنزیهک و تسبیحک الهی فاهمنا ذکرک فی الخلاء و اللآء و اللیل و النهار و الاغلا
 و الاسرار و فی الشراء و الضراء و السنا و الذکر الخفی و استعملنا بالعمیل الزکی
 و السعی المرصی و جازنا بالبر ان الوفی الهی بک هامنا القلوب الوالیه و علی
 معرفتک جمع العقول السبائیة فلا تطمان القلوب الا بذكرک و لا تسکن النفوس
 الا عند رؤیاک انت المسخ فی کل مکان و العبود فی کل زمان و الوجود فی کل اوان و
 الدعوی بکل لسان و العظم فی کل جنان و استغفرک من کل الذی یغیر ذکرک و من کل راحی یغیر
 السک و من کل سرور یغیر فیک و من کل سرور یغیر فیک و من کل شغل یغیر طاعتک الهی انت
 قلت و قولک الحق یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و قلت و قولک الحق
 فاذکرونی اذکروکم فامرنا بذکرک و وعدنا علیک ان تذکرننا تسبیحا لنا و تخیما و اعظاما وها
 نحن ذاکرک کما امرنا فاججز لنا ما وعدنا یا ذاکر الذاکرين و یا ارحم الراحمین

ایخدا ای من اگر نه پذیرای امر و قبول فرمان تو واجب بودی و از نیروی کاهی از ذکر تو مشمول می شوم هر آنکه منزه باشم
 ترا در یاد کردن من ترا با انیکه یاد من ترا و تنزیه و تقدیس من ترا بجز خور مقام و منزلت من است نه بجا نه تو مقام اولیست
 بزرگی تو چه چندی که مرا آنقدر و مقدار بودی که عمل تقدیس تو شدی همانا بزرگترین نعمتای تو بر ما جاری شدن نام تو و
 یادت بر اسناد و رخصت تو است ما را بطلای تو و تنزیه تو و تسبیح تو ایخدا ای در ان کن در دل ما یاد خود را در وحدت و
 در روز و شب و آشکام و پنهان و شادای داند و ما و آرام ده ما را بیا در کردن پنهانی خودت و بکار فرمای ما را بطن زکی و بی
 مرضی و مزیده ما را با ترا زوی تمام و میزان دینی بازندایا ما تا طوب و الهه تو سرگشته و مشغول بنایند بر شناس تو در

سجده دوم از کتاب شکوہ الادب ناصری

کر دیده است پس در راه بندید و تو طینان بخوید و نفوس جز بیدار تو سرگشته نیاید توفی بیخ شده در هر مکان دستیده شده در هر زمان و موجود در هر اوان و مدعو هر زبان و بزرگ داشته شده در هر زبان از نو در طلب امرش مستم از بر لذتی که بیرون از ما تو و هر آشی که بیرون از انس تو و هر خرسندی که بیرون از تقرب یافتن بجزت تو و هر شغلی که بیرون از بندگی تو باشد یا خدا یا تو خود گنج لغت تو بحق درستی باشد ایما نیکو ایمان آوردید یا دکنسید خدایر ایما کردنی بسیار و نزه شمارید اورا در بادا و شگانه و تو کشتی گفت تو تجلی است یا دکنسید مرثا یا دکنم شمارا پس امر فرمودی ما را ایما خود و نوید ای ما را در ازای این کار یا دکنی ما را محض شریف و نفیسم و بزرگ شمردن ما را و اینک چاکه زمان دادی ما را ایما تو نیم پس تو بآنچه ما را وعده باز نمودی رو افرمای ای یا دکنسید یا دکنسیدگان بر همه بنامیده ترین حمد نمایندگان

الرَّابِعَةَ عَشْرًا جَاهُ الْمُعْتَمِرِينَ يَا اللَّهُ تَعَالَى لِيَسْمِيَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ اللَّهُمَّ يَا مَلَأَ اللَّهُ الْمَظْزِنِ
وَيَا مَعَاذَ الْعَائِدِينَ وَيَا مُنْجِيَ الْهَالِكِينَ وَيَا عَاصِمَ الْبَاسِئِينَ وَيَا دَاحِمَ السَّالِكِينَ وَيَا مُجِيبَ
الْمُضْطَرِّينَ وَيَا كَثْرَ الْمُفْتَقِرِينَ وَيَا جَابِرَ الْمُنْكَرِينَ وَيَا مَأْوَى الْمُفْطَعِينَ وَيَا نَاصِرَ
الْمُسْتَغْفِرِينَ وَيَا مُجِيرَ الْخَائِفِينَ وَيَا مَعِينَنَا لِمَكْرُوبِينَ وَيَا حِصْنَ الْوَالِدِينَ إِنَّ لَكَ عِنْدَ
بِعِزَّتِكَ قِيمَةً لِمَنْ أَعُوذُ بِكَ لِمَنْ أَلَذَّ بِقُدْرَتِكَ قِيمَةً لِمَنْ أَلْجَأْتَنِي الذُّنُوبَ إِلَى التَّشْبِثِ
بِأَذْيَالِ عَفْوِكَ وَالْجَانِي إِلَى اسْتِفْجَاحِ أَبْوَابِ صَفْحِكَ وَدَعَوْتِي إِلَى إِسَاءَةٍ إِلَى
الْإِنْفَاقِ بِنِعْمَتِكَ وَعَمَلْتَنِي الْخَافَةَ مِنْ نِقْمَتِكَ عَلَى التَّمَسُّكِ بِعُرْوَةِ عَطْفِكَ وَمَا حَقُّ مَنْ
اعْتَصَمَ بِحَبْلِكَ أَنْ يُجْذَلَ وَلَا يَلِيقُ بِمَنْ اسْتَجَارَ بِعِزَّتِكَ أَنْ يُسَلَّمَ أَوْ يُهْمَلَ اللَّهُ فَلَاحِلْنَا مِنْ
جَهَائِكَ وَلَا تَعْرُضْنَا مِنْ رِعَائِكَ وَرُدُّنَا عَنْ مَوَارِدِ الْهَلَاكِ فَاغْنِنَا بِعَيْنِكَ وَفِي كَفِّكَ وَكَفِّكَ
أَسْئَلُكَ بِأَهْلِ خَاصِيَّتِكَ مِنْ مَلَائِكَتِكَ وَالصَّالِحِينَ مِنْ رِبِّيكَ أَنْ تَجْعَلَ عَلَيْنَا وَقِيَّةً تَجْنِيَنَا
عَنِ الْهَلَاكِ وَتَجْنِيَنَا مِنَ الْآفَاتِ وَتَكْتُمْنَا مِنْ دَوَاهِي الْمُصِيبَاتِ وَأَنْ تُنْزِلَ عَلَيْنَا مِنْ سَكِينَتِكَ
وَأَنْ تُغْشِقَ فُجُوهَنَا بِأَنْوَارِ مَجْدِكَ وَأَنْ تُؤْوِيَنَا إِلَى شَدِيدِ رَحْمَتِكَ وَأَنْ تُحَوِّنَا فِي أَكْثَابِ
عِصْمَتِكَ بِرَأْفَتِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ای پناه پناه جویندگان ای معاذ جای خواهندگان ای نجات دهنده تباہ شوندگان ای نگاه دارنده نیازمندان
ای رحم کننده بینوایان ای اجابت کننده چارگان ای کنج حاجتمندان ای درست نماینده درهم شکنان
ای ماوای انقطاع یافتگان ای نصرت کننده ناتوانان ای پناه دهنده ترسندگان ای فریاد رسندگان و پلینان
ای پناه پناه اورندگان اگر بغیرت تو پناه بندم نیابم کجا کمس نیابنده شوم اگر بیروی تو طبعی مکر و کمس کس استجا
برم با اینکه نایس گناه و عیوب و ذنوب به تشبث با ذیال عفو و سپیدن بدان بخشایش تو ناچار ساخته مرا و چنانچه
و مضطر گردانیده است مرا خطا برای استغفاح و طلب کثایش ابواب صغیر و گذشت تو و فرو گذشت است مرا
اساءت و بدی بفرود خوانیدن مرکب امید و نیاز خود را بدردگاه عزت تو و حمل کرده است مرا بیم و خوف از عذاب تو
ببروه عطف و مهربانی تو بهمان نیت حق نمسک بجل امید تو چنگ در زنجوار و ذلیل مانند و سزاوار نیست آنکس را که بغیرت
پناه بندد شود بخود و او گذشت یا و پس افکنده کرد و او بخدای ما را از حمایت خود فرو گذار و از رعایت خود عاری گردانید

احوال خرت سید الساجدین علیه السلام

۲۰۰

و از کدزگاه هلاکت و سوار و تباہی مار بران چما در نظر غنایت و حمایت و پناه تو اندریم و از تو بخواص فرستادند
و نیکو کاران آفریدگان تو سسلت می نمایم تا گناه دارنده و واقعه را به بکار می تا ما را از جهالک نجات بخشد
حافظ باشد و از نمانش آفتاب و گذارش صیبات دور و ستور و از دستت می نمایم تا از آتش آرزای
سکینه خود برافرو فرستی و وجوه ما را از انوار محبت خود فروپوشی و در رکن کین و استوار خود ما را جای تو بنا

نجات پریم

و در اکناف عصمت و اطراف نکاه داشت خود ما را فراگیری برافت و در بانی خودت ای رحم الرحیم

اَلْحَمْدُ لَكَ عَشْرًا مِنْ جَاهِ الزَّاهِدِينَ لِيُنِيمَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ لِيَسْكُنَتْنا ذَاوُ الْحَفَرِ لَنَا حُفْرٌ
مَكْرَهُهَا وَعَلَقْنَا بِأَيْدِي النَّبَا فِي جَبَائِلِ غَدْرِهَا فَأَلَيْكَ نَلْبِجِي مِنْ مَكَايِدِ حُدِّ عَيْهَا
وَبِكَ نَعْتَصِمُ مِنَ الْأَغْيَارِ بِزَخَارِفِ رَيْبِنَهَا فَأَنْهَا الْهَلَاكَةَ طَلَابَهَا الْمَلْفَةَ حُلَاكَهَا الْحَشْوَةَ
بِالْأَقَابِ الْحَشْوَةَ بِالنَّكْبَاتِ الْهَلِي فَرَهْدًا فِيهَا وَسَلْمًا مِنْهَا بِتَوْفِيْقِكَ وَعِصْمَتِكَ وَأَنْزِعْ عَنَّا
جَلَابِيْبَ خُلَاْفَتِكَ وَتَوَلَّ أُمُورَنَا بِحُسْنِ كِفَايَتِكَ وَأَوْفِرْ مَرْبِدَ نَامِنِ سَعَةِ رَحْمَتِكَ وَأَجْرِ لَ
صِيْلَانِنَا مِنْ قَيْضِ مَوَاهِبِكَ وَاعْرِضْ فِي أَفْئِدِنَا أَشْجَارَ رَحْمَتِكَ وَأَتِمِّمْ لَنَا أَنْوَارَ مَعْرِفَتِكَ وَأَذِقْنَا
حَلَاوَةَ عَفْوِكَ وَلَذَّةَ مَغْفِرَتِكَ وَاقْرَأْ عَيْنِنَا يَوْمَ لِقَائِكَ بِرُؤْيُوكَ وَأَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ
فُلُوبِنَا كَمَا فَعَلْتَ بِالصَّالِحِينَ مِنْ صَفْوَتِكَ وَالْأَبْرَارِ مِنْ خَاصَّتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

بار خدا یا سکون دادی ما را در داری که کوه لهای مکر و خدیت خود را برای ما برکنده و در جبال غدره زریب خود را
بچنگ ترک و چنگال اجل در آویخت است تو پناه بنده ایم از خدعه و نیزنگ او و تو بود عصمت تو چنگ زنده ایم
از اغترار و فریفته شدن بزخارف و زینتهای رنگارنگ او چه این برای همه مکر و فریب این زینتهای کونا کون خوا
ستکاران را رتبه و خطبه کنندگان شرادست خویش خاک سیاه و بافانی که به کلمات شحون و برنجما و بیات شمره
دچار سکر داند ایچدهای سن پس ما را از رغبت افکندن و میل کردن در آن باز دارد و نور توفیق و نیروی نگاهداری
خود از اینجا سالم گردان و جباب مخالفت خود را از اندام ما فرو نشکن و امور ما را بحسن کفایت خود متولی باش
از دیاد نعمتهای ارا بعد رحمت خود و او فرمای و بخشش و صلوات ما را از فیض اهب خود فروزی بخش و در بسایین
قلوب ما از اشجار محبت خود و غرس فرمای و انوار معرفت خود را بر ما تمام کن از حلاوت عفو و لذت مغفرت و امر خوش
ما را بچشان و دیدار ما را بروز کار طاقت خود از دیدار خود روشن گردان و دوستی اینترای ما پدیدار را از دلهای
بیرون انسکن چنانچه با صلحی از برگزیدگان و ابرار از خواص بندگان خود با این سعادت غنایت فرمودی بر جنگ
یا رحم الرحیم اکنون که از نکارشش مناجات خمه عشر بر او ختم بعون ایزد و غلام و توجده نام علیه السلام ساجد
مناجاتهای آنحضرت را علی حسب الوسع مطور میداریم و از این پیش در دشته ابواب این کتاب شتاب پاره آری
آنحضرت بنا سبب مقام مرقوم گردید در مصباح کفعمی و مفتاح الفلاح مطور است که علی بن نجسین سلام

علیه این دعای مبارک و مناجات ذی درجات را در دل شب میخواند

اَللّٰهُمَّ خَارِثَ نَجْمٍ سَمَائِكَ وَنَامَتِ عِيُونُ اَنَامِكَ وَهَدَاثُ اصْوَاتِ عِبَادِكَ وَاَنْعَامِكَ وَعَلَقَتِ
الْمَلُوكُ عَلَيْهَا اَبْوَابَهَا وَطَافَ عَلَيْهَا حُرَّاسُهَا وَاجْتَبُوا عَنْ لَيْسَتُمْ حَاجَةً اَوْ يَنْجِيْعُ مِنْهُمْ فَاِنَّكَ وَاَنْتَ

مناجات علیه السلام
ذی جلال و ایل

الهی

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

لنهي حَيُّ قِيَوْمٌ لَا نَأْخُذُكَ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ وَلَا يَشْغَلُهُ شَيْءٌ عَنْ شَيْءٍ أَبْوَابُ سَائِكَ لَنْ دَعَاكَ مَفْطَحٌ
 وَخَزَائِكَ غَيْرُ مَفْطَاحٍ وَأَبْوَابُ رَحْمَتِكَ غَيْرُ مَحْجُوبَاتٍ، قَوَائِدُكَ لَنْ سَأَلَكَ غَيْرُ مَحْضُورَاتٍ بَلْ هِيَ
 سَبْدٌ وَلَا تِ الْهَيْ آتَا الْكَبِيرُ الَّذِي تَرُدُّ سَائِلًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ سَائِلَكَ وَلَا تَحْجُبُ عَنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ أَدَاكَ لِأَنَّ
 وَجَلَالِكَ لَا يَخْفَى حَوَائِجُهُمْ ذُرْفَكَ وَلَا يَقْضِيهَا أَحَدٌ غَيْرَكَ اللَّهُمَّ وَقَدْ تَرَانِي وَوَقُوفِي وَذَلَّ مَقَامِي بَيْنَ يَدَيْكَ تَعْلَمُ
 نَبْرِي وَتَطَّلِعُ عَلَيَّ مَا فِي قَلْبِي وَمَا يَصْلُحُ بِي مِنْ آخِرَتِي وَدُنْيَايَ اللَّهُمَّ إِنْ ذَكَرْتُ الْمَوْتَ فَهَوِيَ الْمَطْلَعُ وَالْوَقُوفُ بَيْنَ يَدَيْكَ نَفْسِي
 مَطْمَعِي وَمَشْرُوعِي وَأَعْصَبِي رِيعِي وَأَعْلَقَتِي عَنْ وَسَادِي وَمَنْعُوقِي قَادِي كَيْفَ يَنَامُ مَنْ يَجَازِي بَانَ مَلِكٍ فِي طَوَارِقِ اللَّيْلِ وَ
 طَوَارِقِ النَّهَارِ بَلْ كَيْفَ يَنَامُ الْعَاقِلُ وَمَلِكُ الْمَوْتِ لَا يَنَامُ إِلَّا بِاللَّيْلِ وَلَا بِالنَّهَارِ وَيَطْلُبُ قَبْضَ رُوحِي بِاللَّيْلِ أَوْ فِي النَّهَارِ
 أَنَا هُوَ سَجْدٌ يَتَنَاوَعُ وَجْهُهُ خُورٌ بِرَحْمَتِكَ وَعَرَضٌ سِكْرٌ وَأَسْتَلُّكَ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ عِنْدَ الْمَوْتِ وَالْقَبْرَ
 عِنِّي حِينَ الْفِتَاكِ الْكُونِ بِلَا صَدِّ مَعْنَى إِيْنِ دَعَايَ سَبَّارِكَ شَارِتِ سِرِّهِ وَدَامَ زِيَارِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَضَّ سَكِينَتِي
 بِرَحْمَتِكَ يَا سَتَارَةَ آسْمَانِ تُوْفِرُ وَدَشْدَدُ وَحَشْمَايَ أَفْرِيدُ كَانَتْ تُوْجُوبُ رَفْعَتِهِ وَصَدَايَ سَبْدُ كَانَتْ تُوْجُوبُ شَوْشِ
 كَرِيدِهِ وَجَارِيَانِ وَانْعَامِ أَرْبَابِكَ وَصَوْتِ سَكُوتِ يَاقُتْهِ بِأَدْنَاءِ دَرَابِرِي كَسَانِ بَسْتَنْدِ وَبِاسْبَانِ سَجْرَةِ
 إِثْيَانِ بَكْرٍ وَسَرِّهِ دَرَأْتَهُ وَازْهَرِ كَسُورِ خِدْمَتِ إِثْيَانِ بِمَرْضِ حَاجَتِي وَطَلْبِ حَاجَتِي اسْتَعْجَلْتُ شَدِيدًا تُوْجُوبِي
 مِنْ بَابِ زَنْدِهِ وَخَوِشْتَنِ نَجْوِشْتَنِ بَابِنْدِهِ وَنَمَائِدِهِ زَرْجِ مَيْكِي وَدُوْجُوكِ دَرَاكُنْدِهِ تَعْلُ خَوَابِ وَأَنَا نَوْمٌ دَرِ تَوْرَاهِ
 جُوْدُونَ تَوْرَاكَ رِي اَزْكَارِي بَارِدِ دَرِ آسْمَانِ تُوْزِي اَزْ خَوَانْدُكَ كَانَتْ تُوْجُوبُ كَشَوْدِهِ وَكَنْجِي مِي تُوْجُوبُ كَشَوْدِهِ
 اسْتَدِ وَأَبْوَابِ رَحْمَتِ تُوْجُوبِي بِكَيْسِ بَانِغِ نَيْتِ وَفَوَائِدِ تُوْزِ بِسَجِّ سَائِلِي بَارِدِ اسْتَدِ نَبَا شَدِيدًا بَعْدَ مَوْجُودَاتِ
 مَبْدُولَتِ بَارِ خَدَايَا تُوْجُوبِي اَكْرَمِي كِه بِسَجِّ سَائِلِ مُؤْمِنِي رَا كِه دَرِ حَضْرَتِ تُوْجُوبِي بِسْئُولِ آوْرِدِهِ بَاشَدِ بِسَكْرِي وَانِي وَ
 جُوْجُوبِي كِه بَابِنْتِكِ تُوْجُوبِي مَحْجُوبِ نَيْثُوِي وَجُوْجُوبِ اِيْشَانِ زَابْتُوْجُوبِ نَمِي اَنْكَلِي بِهَرُونَ اَزْ تُوْجُوبِ كَيْسِ حَاجَتِ بِسَجِّ
 كَسِي اَبْرُورِدِهِ نَيْكِرْدَانْدِ جَانَا بِرَسِنِ وَوَقُوفِ مِنْ وَذَلَّتْ مَقَامِ مِنْ دَرِ كَسْتَانِ خُوْدَانَا نَمِي رَا زِ پُوْشِيدِهِ سَرِ كَابِي
 وَبِهَرِ چَهْرِ اَبْدَلِ اَنْدَرِ اسْتِ اَطْلَاعِ دَارِي وَبِهَرِ اَسْجِدِ دِيَا وَآخِرَتِ مَرِ اَبْصِلَاحِ وَصَوَابِ مَقْرُونِ اَبْدَارِ مَطْلَعِي بِرَحْمَتِ اَبْدَانِ
 يَادِ مَرْكَ وَهَوْلِ وَوَبْشَتِ رُوْزِ سَتَاخِيْرِ وَاسْتَادِنِ دَرِ مَيْكَا، ثَوَابِ عَقَابِ تُوْجُوبِ وَآشَايِيدِ مَرَاكَلْتِ رَكْرُودِ
 اَبْدَانِ مَرَادِ رُكْلُوِي مِنْ بَكْرِهِ اَنْكَلْدِهِ وَمَرَادِ بَاشِ اسْتِرَاحَتِ مِنْ بِي آرَامِ كَرْدَانِيدِهِ وَخَوَابِ اَزْ حَشْمِ بَكْرُودِ اسْتِ
 چَكُونِ سَرِ بَجَابَتِ خَوَابِ نَمِدِ وَبِاسَايشِ نَجْوَابِ كَسِيكَ دَرِ طَوَارِقِ لَيْلِ وَنَهَارِ مَرْتَضِدِ دِيَا رُفِيشْتِ مَرْكَ وَفَضْلِ رُوحِ
 بَاشَدِ بَلْ چَكُونِ آذْمِي كِه عَاقِلِ وَخُرْدِ مَنْدُ وَوَزْكَرِ اسْتِ سِمْجَابِ وَحَالِ اَكْتِهْ مَلِكِ الْمَوْتِ نَهْ رُوْزِ زَبْشِ نَجْوَابِ مِي شُوْودِ
 طَلْبِ قَبْضِ رُوحِ وَكَرْفَتِ جَانِ مِنْ اسْتِ خَوَاهِ وَرَشَبِ وَخَوَاهِ دَرِ رُوْزِ بَلْكَ دَرِ هَرِ آنِ وَسَاعَتِ خَدَاوندَا رُوْتَسَلَّتْ
 سِيكُنْمِ دَرِ نَهْكَامِ مَرْدِنِ رَحْمَتِ وَرَاحَتِ رَا وَوَرُوقِ مَلَاكَاتِ تُوْجُوبِ كَذَشْتِ رَا دَرِ جَارِ اَزْ صَمْعِي رُوَايَتِ شَدِيدًا
 شَيْ دَرِ كَبِ مَطْوَاوَتِ بُوْومِ بِنَاكَدِ جُوَانِي نَيْكِرْدِيدَارِ وَظَرْفِ اَلْمَلِكِ اَكْرَمَانِ شَدْمِ كِه دُوْكِوْ آوْزِيَانِ دَرِ اسْتِ
 بَاسْتَارِ كَبِدِ آوْ نَيْجِهْ بُوْودِ وَهِيكُنْتِ قَامَتِ الْعِيُونُ وَعَلَتِ النُّجُومُ وَانْتِ الْمَلِكُ الْحَيُّ الْقِيَوْمُ غَلَقَتِ
 الْمُلُوكُ اَبْوَابَهَا وَاقَامَتِ عَلَيْهَا رُاسَهَا وَبَابُكَ مَنُوعٌ لِلسَّائِلِينَ جَنَّكَ لِيَنْظُرَ اِلَيْكَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَدَمُ الرَّحْمَنِ
 چَشْمَاهِ نَجْوَابِ شَدِيدِ سَتَارِ كَانِ بَارِي كِي وَبَارِي كِي كَرِفْتَنْدِهِ تُوْجُوبِ اَشْمَاهِي سَمْعِي كِه بِهَمْ كَا دَلَنْدِهِ وَبِهَرِ اَبْوَابِ اسْتَادِ

ساعات نخت
در کعبه

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

ذکرند بهستی پادشاهان در برابر روی کسان فراز کردند و دیده بانان بر آنها باز گذاشتند لکن در ای رحمت و نجابت
تو برای نیاز سندان باز است اینک من بستان توری کرده ام تا بنظر رحمت بر من بسکری ای مهربان ترین
مهربانان از پس این کلمات ضرعت آئین شروع بقرائت این ابیات و خواندن این اشعار ضرعت ثانی

يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَا الْقَرِّ وَالْبَلْوَى مَعَ التَّمِيمِ
فَدَامَ وَقَدْ كُنْ حَوْلَ الْبَيْتِ قَاطِبَةً وَأَنْتَ وَحَدَّكَ يَا قَوْمُ لَمْ تَمَنَّ
ادعوك ربِّ دُعَاءَ قَدَامَتِهِ بِهِ فَادْعَمْ بِكَانِي بِحَقِّ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ
إِنْ كَانَ مَعْفُوكَ لَا يَرْجُوهُ ذُو سَفَرٍ فَمَنْ يَجُودُ عَلَى الْعَاصِمِينَ بِالزَّمِيمِ

ای کسیکه اجابت میفرماید دعای چارگان و در ماندگان زار در شبان تا را یک یک بر سیکر دهر کوه زیان و بلاد
ر بخور بهار از تنهای بیمار و نزار جانان که در پیرایون خانه تو فرو داشته اند چله خواب هستند و تو انچه او ند
می قیوم بیدار هستی و هرگز خواب نشوی ای پروردگار من همانرا اینخواهم بماند عا که مرا فرمان کردی و مرا با بیت حم
مو کند همی دهم کبر من و دیده اشکبار من رحمت آوری اگر آنکه در روزگار و کار و کردار خود با من رفقا اند بنایت
بغض تو امیدوار باشند پس کیت که بر کنه کاران بنجایش نشست و بایش رحمت برود و جسمی میگوید از قهای
آنحضرت بر فم دیدم حضرت امام زین العابدین علیه السلام بود بخارنده صر و ذ میگوید ابو سعید جندبک
بن ذبیب معروف با صمعی در سال یکصد و بیست و دوم شواله کردید و در سال دویست و شانزدهم در بصره و
برو ایی در مرو وفات کرد چنانکه در ذیل کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری در جای خود مذکور و هشتم و با این
تاریخ درست نمی آید که راوی روایت مذکور می باشد چه صمعی ند تنها بعد از آنحضرت شواله کردید و در ذیل سالی
روایه و اصحاب آنحضرت شخصی دیگر که معروف با صمعی باشند نیست و با این صورت ممکن است در کتاب یازدهم سجاد
بخار ش اسم راوی از کتاب سسوی شده باشد و اگر صمعی راوی باشد لابد از امامی دیگر است و با این است که آن
مطلب اخیر که میگوید صمعی گفت چون تحقیق کردم امام زین العابدین علیه السلام بودند آن باشد که صمعی خود
دیده باشد شاید نقل دیگر را نموده باشد و منقول عنده از مسلم کتاب ساقط کرده باشد یا بر حسب عادت با عرف
اکتفا کرده باشند و الله تعالی اعلم

در ذکر برخی از اشعار ضراعت و زهدات آثار امام زین العابدین

علی السلام

از این پیش در پاره ابواب این کتاب ستیاب گاهی برب مناسب چندی از ابیات آنحضرت سلام علیہ
مذکور کردید اکنون نیز پاره اشعار آنحضرت مستقلاً در اینجا نگاشته می شود و این اشعار است که در دیوان
منوب آنحضرت که هم اکنون نزد نگارنده کتاب موجود است بترتیب معروف معلوم است و برای هر حرفی پنج
فرموده است و از مراتب فصاحت و مواعظ بازموده است

حرف الالف

تَبَاؤُكَ ذُو الْعُلَى وَالْكَرِيْمِ تَفَرَّدَ بِمَا جَلَّالٍ وَبِالْبِقَاءِ

اشعار امام

حرف الالف

اشعار آنحضرت بترتیب
موردی

موردی

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

مَسْوَى الْمَوْتِ بَيْنَ الْحَيِّ ظُلْمًا تَكَلَّمَتْ رَهَائِنُ لِلْفَنَاءِ وَدُنْيَانَا وَإِنْ مَلْنَا لِنَا فَطَالَ بِهَا الْمَتَاعُ إِلَى انْقِضَاءِ
 الْأَلَانِ الرَّكُونِ عَلَى غُرُورٍ إِلَى ذَارِ الْفَنَاءِ مِنَ الْعَاءِ وَقَاطِنُهَا سَبْعُ الظَّنِّ عِنْمَا وَإِنْ كَانَ الْحَرْبِيُّ عَلَى التَّوَاءِ
 بزرگ است خداوند صاحب بندی و برتری و توت و کبریا و منفرد بجلال و پابندگی و تامت آفریدگان او که در کون
 مرک و در آتش میدن شربت موت یکسان بستند و این جهان که بدان اندریم اگر چند بزخارف و حطام بی دوش
 مایل هستیم لکن همیشه دستخوش فنا و پای کوب انقضاء است و در لون و میل و غرور بدار فنا و سرور از بدبختی
 و شقاوت است و آنرا که در این منزل گاه باک و دمار و فرودگاهها استوار با اقامت میکنند اندر زود است
 که با قوامع بایا و قوارع قضایا شتابان کوچان کرد و ایند اگر چند بماندن در این منزل گاه ناخوش باشند از ایند

حرف الباء

يَجُولُ عَنْ قَرِيبٍ مِنْ قُصُورٍ مَرَّ خَرْقِيٍّ إِلَى بَيْتِ الشَّرَابِ

فَتَسَلَّمَ فِيهِ مَهْجُورًا وَجِدًا أَحَاطَ بِهِ شَعُوبُ الْأَعْرَابِ وَهُوَ أَحْسَبُ قَطْعِ كُلِّ امْرٍ إِذَا دُعِيَ ابْنُ آدَمَ لِلْحَسَابِ
 وَالْفَتْحُ كُلُّ مَا يَحْجَرُ آثَانَا وَسَيِّئَةُ خَبَاهَا فِي الْكِتَابِ لَقَدْ أَنْ الرَّعْدَانِ عَقَلْنَا وَآخِذُ الْخَطِّ مِنْ بَابِ الْبَاءِ
 چه بسیار زود است که از قصور آریست بر نیتها و زیورهای کونا کون تباریکنای کورانتقال با مار و مور تهمال
 و در تاریکنای کج تنها و دور افتاده از کسان و خوبان و ندان و دوستداران و از آنچه بدان اندر بود استلیم
 شوند و آن بدنهای مستم و شواب از رنج غربت و اعتراب نزار و دیگر کون کرده جانانان اندیشه بول و
 هیت روز برانگیرش کاسیکه فرزند آدم را در پیشگاه ایزد و تآب بحباب طلبد قاطع هر امری و آدم همیش و
 نوشتی است و در کتاب اعمال جمله افعال آدم از نیک و بد و زشت و زیبا که در این دار فانی پای برده محفوظ
 و مضبوط است و اگر تعقل نمانیم و نیک بنکریم زمان توشه بر گرفتن و از عمر بهره برداشتن است

حرف التاء

فَعَبْتِي كُلُّ شَيْءٍ تَحْنُ فِيهِ مِنَ الْجَمْعِ الْكَيْفِيَّاتِ الشَّتَاتِ وَيَا خِرْفَاهُ مِنْ جِلِّ وَحَرِيمٍ يُوزَعُ فِي الْبَيْنِ وَفِي الْبَيْتِ
 وَفِيمَنْ كَرُوْقِهِ بَيْلِسٍ وَفِي حَبَّةٍ قَبْلَ الْمَسَاتِ يُنَاسِنَا الْأَجْتَعَاثُ وَقَدْ صَرْنَا عِظَامًا بِالْبَيْتِ
 كَأَنَّا لَمْ نَعْلَمْ شَرُّهُمْ بَرُوتِ لَمْ نَكُنْ فِيهِمْ خَلُوتِ

عاقبت هر کار و پایشان هر چه ما در آن اندریم از این اجتماع و تآهم بودن به پراکندهگی و از هم جدا ماندن است
 و اندوه بر آن اموال که بر او نار و در دار دنیا فراهم کردیم و وبال آن گرون نهادیم و سرانجام در میان پرا
 و دختران پراکنده و بانان که سزاوار نفسی از آن نیستیم و قبل از مرگ قیمت جتنی نهادیم بخش میشود با اینستا
 و آنروز کاران که توانست و مجالست بودیم هنوز ده روز از مرگ دورک با بزمگشته چنان ما را فراموشن و
 ما را از پس کوشش آورند که کوفی بیسج اتصال و آشنائی در میان نبوده و ما در خاک کورجای کنیم و اینستا
 کنند و پوسیده شویم کونی هرگز با ایشان بدوستی نبوده ایم و از روی دوستی هواخت نداشته ایم

حرف الشاء

لَنْ يَأْتِيَكَ الْمَرْءُ وَرُحْوَى رِزَالِ الْمَوْزِ الْأَثَابِ سَكَمٌ غَيْرُ حَمُودٍ يَا وَتَطْلُقُ بَعْلُ عَيْسِكَ بِاللَّزَاتِ

احوال حضرت سیدالتاجین علیه السلام

۲۰۳

وَيَخَذُ لَكَ الْوَصِيَّ بِلَا وَفَاءٍ وَلَا إِصْلَاحٍ آمِرٌ ذِي نِيكَاتٍ وَقَدْ أَوْقَرَتْ وَزْدًا حُرَّ حَجِيْنَا
 يَشُدُّ عَلَيْكَ سَبْلَ الْإِنْبِغَاثِ فَمَا لَكَ غَيْرَ تَقْوَى اللَّهِ حِرْزٍ وَلَا وَزْرٌ وَمَا لَكَ مِنْ غِيَاثٍ
 ایغور و بسرای فریبده غرور برای کدام کس این اسول کثیره و اثبات آریسته را فرجه هم میکنی زود است که تنه او
 بدخته کور فرو دیشی و شوهر زن تو مرده و یک ترا بدر بایست خود بجاری بند دو در آنجمله تصرفات مالکانه خلعت
 یناید و نیک ترا وصی و محل اعتماد بود ترا خوار و مخدول بی بهره میکند از روی وفادار صلاح امر تو بر نمی
 و سپکا ترا از بهر تو بیفصل نمیرساند و حال آنکه تو در دار دنیا حال اوزار کردیدی و باری کرانبار را که همه گاه
 سائل است و ابدان منزل نمیرسد و رشته آگایر بر تو سخت و ناهموار گردانیده و تحمل شوی و غیر تقوی و پرهنر کاری
 از خدا هیچ عزری و هم پشت و پناهی نداریم

حرف الجیم

تَعَالَى بِالطَّبِيِّ لِكُلِّ دَاءٍ وَ أَيْسَ لِدَاءٍ ذَنْبِكَ مِنْ تِلْكَ سِوَى ضَرْعٍ إِلَى الرَّحْمَنِ خَائِفٍ يَقِينٍ رَاجٍ
 وَ أَظْهَارِ النَّدَمِ كُلِّ وَقْتٍ عَلَى مَا كُنْتَ فِيهِ مِنْ أَعْوَجَاجٍ وَ طُلُوقِ تَجَدُّ بِطِلَابِ عَفْوٍ بَلِيغٍ قَدْ لَمَّ السَّخْرَاجُ
 لَعَلَّكَ أَنْ تَكُونَ غَدًا خَطِيئًا بِبَاعِدِ فَارِجٍ وَ سُرُورِ رَاجٍ

برای درمان هر درد از طبیب در طلب سعادت شوند لکن برای درد و علت گناه تو هیچ صلاحی و درمانی نیست
 مگر اینکه با نیت خائف و امیدواری بفضل و کرم خدای از روی یقین کامل بجزرت پروردگار ضرر نمی تخری
 خائف روی کنی و از اعوجاج و کجی که ترا در افعال و امور بوده بهر وقت اظهار ندامت نمائی و در شبها
 ناردتاریک به تنهایی و بیداری و عبادت و زاری بروزشانی و از حضرت سبحانی در طلب عفو
 گذشت برائی شاید فردای قیامت ترا بسبب این افعال و اعمال بهره نصیب کرد و بفرز و فلاح و
 پاداش خیر و خرسندی از نجات بالغ و نایل شوی

حرف الحاء المهملة

عَلَيْكَ بِصِرْفِ نَفْسِكَ عَنْ هَوَاهَا قَمَائِي الَّذِي مِنَ الصَّلَاحِ نَاهِيًا لِنَفْسِكَ بَعْدُوا كَأَنَّكَ لَا تَغِيثُ إِلَى الرَّجَاحِ
 فَكَمْ مِنْ رَاجٍ فِينَا وَ عَادٍ نَعْنَهُ نَعَاةٌ قَبْلَ الصَّبِيحِ وَ بَادِرٌ بِالْإِنْقِابِ وَ عَلَى مَا فِيكَ مِنْ عَظْمِ الْجَلَجِ
 فَلَيْسَ أَخُو الرَّبَانِيَّةِ مِنْ جَانِبِي وَ لَكِنْ مِنْ تَتَمُّرِ الْفَلَاحِ

بر تو باد که سخت بکوشی و نفس آماره را از هوا و هوس خود که بجلد اسباب سوء عاقبت و انجام و خیمه و کلاه
 باز داری چه هیچ چیز لذتیه ترا از صلاح و ثواب نیست و از آن پیش که بباد کنی همه گاه آماره سرک باشی و
 منته شو چنانکه کوفی از در زابش و آن باد اودان پگاه را بشامگاه نمیرسانی چه بسیار کسان مردمان در میان
 بودند که شامگاه و باد اود نمودند و بناگاه پیش از صبح خبر برک ایشان باز رسید و از آن پیش که کرک ابله
 چکال در آن کند بتوبت و انابت مبادرت جوی و از آن گناهان بزرگ و معاصی عظیم بجزرت خدای بازگشتنای
 همانا کسیکه کار بجای کنی و با عقل و زراعت اخوت ندارند بلکه دانا و شخص ضرر دهنده کسی است که از بهر
 فلاح و دستکاری خویش دامن بهت برینا آورد

سج دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

حرف الخ المجه

وَأَنَّ صَافِيَتَكَ أَوْ خَالَكَ خِلَاةً فَيُؤْتِي الرِّجْمَ فَيَجْعَلُ مِنْ يُونُحِي وَلَا تَقْدِرُ لِقَوْلِي اللَّهُ شَيْئًا فَدَعَّ عَنْكَ اللَّادَةَ وَالرَّيْحَ
كَيْفَ تَنَالُ فِي الدُّنْيَا قُرْبًا وَأَيَّامُ الْحَيَاةِ إِلَى السَّلَاحِ وَجَلَّ سُرُورُنَا بِمَا عَهَدْنَا مَشُوبًا بِالْبُكَاءِ وَالصُّلُحِ
فَدَعَّ عَنِّي بَنُ آدَمَ لَا يَرِيهَا عَنِّي أَفْضَى إِلَى عَمِّ الصُّلُحِ

و اگر با کسی از روی مواخات بمصادقت و مصافحات بخوای شیدا کار بدوستی نخواهی کنی این برادری و دوستی را
در راه خدای و کار خدای و اطاعت خدای در افکن و بیسج چیز را با تقوی و پرهنز کاری برابر بگیر و در کار تقوی پرهنز گانی
بمالات و کسالت و تراجمی و تسامح سر و چگونه در دار غرور بعین دسر در نایل میگردی و حال آنکه ایام زندگانی در لذت
النساج و انقطاع است و بجز سرور و شادانی نماند آن مسعودیم بزاری و نماند و فریاد مشوب و مقرون است تا مؤثر
آدم کور میشود و از نظاره محروم میماند اما منی میبندد که بر اگر انجامش گیری باز میگشاید

حرف الذا المله

أَخِي قَدْ ظَالَ لَبْنُكَ فِي الْفِطَا وَبَيْسَ الزَّادُ زَادُكَ فِي الْمَعَادِ صَبَابُكَ الْقَوَادِمُ قَلَمُ تَرْعَةٍ وَجَدْتَ إِلَى الْمُتَابِعَةِ الْقَوْلُ
وَقَادُكَ الْعَاجِجُ شَاءَتْ وَالْفَنَّاكَ أَمْرٌ سَلِسٌ الْفِيَادِ لَقَدْ نُوذِيتَ لِلتَّجَالِ فَانْمَعْ وَلَا تَنْصُأَنَّ مِنَ الْمُنَادِ
كَفَاكَ مَشِيئَتُكَ مِنْ نَذِيرٍ وَغَالِبٌ لَوْ نَهَ لَوْ أَنَّ الْقَوَادِمُ

ایراد در ذم که تو در تهاه کاری در از افتاد و زاده و توشه تو برای معاد ناخفته آمد دل تو بنیادانی و امور ناخفته خوانی نایل
شد تو این میزان ترشاش بداشتی بکجه هوای دل بشناقتی و بنجواش دل لبستی شسته معاصی و از نه ذنوب
بکاک خواست ترا باز کشیده ترا مردی سلس العیاد و رام و هموار یافت یعنی مطیع و سفاقد خود دید به نامانادی هرک
ترا بکنده بی بانک زند و برای کوچیدن زامی برای خبر کوید پس کوشش شنوا باز کن و انجام و آغاز کار باز دان از این
بانک جیل و چنین قال و قیل بگری و بخبری میباشی پری تو و دیگر کون شدن و بفساد و در افتادن چهره و کوزه تو بکجا
نوبیم دادن تو و با خویش آمدن تو کانی است

حرف الذا المجه

وَدُنْيَاكَ الَّتِي غَرَبَتْ فِيهَا ذَخَائِرُهَا تَصِيرُ إِلَى الْجَزَائِدِ تَرْجَحُ عَنْهَا الْكَمَا يَجْتَدِ فَمَا أَصْغَى لِلْيَهَادِ وَنَقَادِ
لَقَدْ مَرَجَبَتْ حَلَاوَتُهَا لَيْتِمَ فَمَا كَالْحَذِّ وَعِنَّا مِنْ بِلَادِ عَجَبٍ بِمُجِبِّ بِنَعِيمِ دُنْيَا وَمَعْرُودِ بَأَيَّامِ اللِّدَادِ
وَمَوْزِ الْقَامِ بَارِضٍ قَمِيرٍ عَلَى بَلَدٍ حَصِيدٍ فِي ذَاذِ

ایجهان ناپایدار که بزخارف ناستوده اش مغرور و فریفته هستی بجلد با دقتا و دشمنه حوادث و بلارزیه ریزه می شود چنانچه
که توانی و نیز و داری از جهالک و مخاطران با تمام کوشش و کمال چند دوری جوی چه هر کس دانا و بر امور خود توانا و
عواقب روزگار ببینا باشد ابد این برای پرکردن و فریب نایل نمیشود و بیانک فریب و دعوت پرکردن و آسایش کوشش نباید
شیرینی با تلخی زهرش بکار و بیسج چاره و پناهی بهتر از حذر کردن از آن و فرار نیست در عجب ستم از آنکه بکشتی
اندر است و بسبب نعیم نانی جهان خویشترین بین با ایام بیدوام لذت بد فرجاش مغرور و مقام خود را در زمین
ننگ و خالی در یک زار و غبار آلوده میگردانند

احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۲۰۶

حرف الزاء المهملة

فَلِالدُّنْيَا وَمَا فِيهَا جَمِيعًا سَوَى ظِلِّ يَزُولُ مَعَ النَّهَارِ تَفَكَّرْ أَيُّ أَصْحَابِ النَّارِ وَأَيُّ الْقَوَائِمِ وَالْعِشْرَةِ
وَأَيُّ الْأَعْظَمُونَ يَدَاؤُنَا وَأَيُّ الشَّاغِبُونَ لَدَى الْفِتَارِ وَأَيُّ الْقَرْنِ بَعْدَ الْفَرْنِ مِنْ الْخُلَفَاءِ وَالشِّمِّ الْكِبَارِ
كَأَنَّ كُنُوزَهُمْ وَأَوْفَرُ بَيْتُهُمْ فَهَلْ حَتَّى بَصَانُ عَنِ النَّوْرِ

ای دنیا و آنچه در آن است تمامت جز مانند سایه است که با آفتاب میگردد و باروز زوال میجویند نیک بیندیش
بحققت بشکر گجایند صاحبان سپاه و داریان لشکر و دستگاه و فارسان اسبها کو پیکرو مالکان شهران
همون سپرو گجایستند بزرگان با اقتدار و ترکان حمايت آثار و سبت جویندگان هنگام فخر و فخر و نمايندگان
قدرت و اعتبار چه شدند آنکروان کرده که همی روزگاری ارپس روزگاری نمودار شدند و سخاقت و سلطنت
و استیلا و قدرت و نمایندگی و بزرگی با تمام مساوات و مغاشرت و سرپندی بر کرسیهای دولت و وساده مملکت و
ایالت نشستند و چنان برتند که کوئی بسج نیامند آیا هیچ زنده از تباهی مصون ممانند

حرف الراء المعجمة

أَيُّهَا الْفَنَى بِالْمَالِ زَهْوًا وَمَا فِيهَا يَمُوتُ مِنْ عِزِّهِ وَيَطْلُبُ دَوْلَةَ الدُّنْيَا حَاجَاً وَدَوْلَتَهَا مُخَالِطَةَ الْحَاجِزِ
وَمَنْ وَكُلُّ مَنْ فِيهَا كَفِيرٌ وَمَا فِيهَا الرَّجُلُ عَلَى فَوَازٍ جَهْلِنَاهَا كَانَ لَمْ تَخْبِرْهَا عَلَى طُولِ التَّوَابِي بِالنَّهَارِ
وَلَمْ نَعْلَمْ بَانَ لَابْتِغِيهَا وَلَا تَفْرِجَ غَيْرَ الْإِحْيَاذِ

ای شخص جو اینر دبال دنیای دون و خواسته این سراچه پرکرد فون که بجلا از روی باطل و فروغی با دروغ میشد
غزه میگردد و حال آنکه در آنچه ناخیر میگردد و هیچ جای ذریب یافتن و گرامی شمردن نیست و دولت دنیا
که از در حقیقت است و مجازی است نیازمند میشود با اینکه ما و هر کس که در اخیر نگاه خراب است مانند مسافری
که ثبات تمام بیست بار سفر بر بندیم و طبل رحیل فرو کویم چنان این دنیا و زوال عدم تپش را جمول گویم
که کوئی مرکز در اینر دنیا اعتبار از در اختیار بر نیامده هم بسبب حول توانی و سستی با اینکه مجال انتظار فرصت داشتیم و هیچ
ندانستیم که در این جهان دوزخک در کجی نشاید و جز گذر کردن آسایش نیارود

حرف اللام المهملة

أَيُّ السَّجَامِ يَأْمَعُونَ بِنَبِيِّ وَمَا بَقِيَ الصَّبَاحَ عَلَى الْأَسَاسِ ذُنُوبِكَ جَمْدٌ مَرِي عِظَامٌ وَدَعَاكَ بِمَا قَدَّ وَالْقَائِمِ
وَأَيُّ مَا عَصَيْتَ اللَّهُ فِيهَا وَقَدْ حَفِظْتَ عَلَيْكَ وَأَنْتَ تَأْسِرُ وَكَيْفَ تَطِيقُ يَوْمَ الْحِجَابِ لِأَوْزَارِ الْكِبَارِ كَأَنَّ
هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي لَا وَدَّ فِيهِ وَلَا نَسَبٌ وَلَا أَحَدٌ يُوَا

ای در جائز سجاوت لباس خرو حیرت بر آن سانی میگذرانند و بنای عمارت میگذاری اینکه بدو بر این سانس قی نماند
کنایه آن تو بسیار و بجا بزرگ است و با احوالت شک چشم از بیم خدای و شرمساری جاری دلت از غشا و پشاید
عادی نمی شود و آنروز کار بر آید بصیبان پروردگار پایان بردی همه بر تو مخطوط و مضبوط لکن تو تهاست را از پیش
کردی و جلد را نادیده انگاشتی و چگونه در روز محشر ترا آن توانائی است که بارگبار تو را و ازاری تا که چون کوه کران است
بر خویشتن حمل نمانی در روز کار قیامت آنروز بیت کند دوستی کسی با کسی سود بخشند و کسی با کسی مجال مودت افتد

ربع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

۲۰۷

نسبی حاصل نمشد و کسی یال و تن غمخوار کسی شود

حرف الشین المعجز

عَظِيمٌ هَوْلُهُ وَالنَّاسُ فِيهِ حَيَارَى مِثْلُ مَبْنُوتِ الْقَرَارِشِ بِهَيْبَتِهِ لَا لَوَانِ حَقًّا وَيَضَطُّكَ الْجَوَارِحُ بِارْتِعَانِ
هَذَا كُلِّ مَا فَادَى تَبَدُّو فَعَيْبِكَ ظَاهِرٌ وَالسُّفَارِشِ تَقَدَّمَ نَقْصُ نَفْسِكَ كُلِّ بَعْدٍ فَتَدَاوَدِي بِمَا طَلَبَ الْغَائِشِ
إِلَى كَمْ تَبْتَغِي السُّهْلُونَ طَوْرًا وَطَوْرًا تَكْتَبِي لِنَا إِيْرَاشِ

بزرگ است هول و هیبت روز محشر و مردمان از کثرت بیم و وحشت همه در هت و حیرت مانند پروانه پراکنده و از هت و وحشت و هیبت زکما دیگر کون و جوارح لرزان و ترس و در این روز هر کس هر چه کرده و بذخیره نهاده از خیر و شر و طاعت و مصیبت آشکار و عیب تو ظاهر و پوشیده تو نمودار میشود پس هر روز تو نفس نفوسش را بازجوی و افعال نامستوده خویش بنظراره و گذاره و شماره شو چنان طلب و غمی که در امر معاش احوال کنی و باندیشه معاد نباشی بهلاکت سیار و در آنچه در طلب شهوات کونا کون میکوشی و بهر دم بهوای نفس بزرگی ناز و بیرون بینی و تن را بسجا های نرم و نازک میکوشی

حرف الصاد الممهد

عَلَيْكَ مِنَ الْأُمُورِ بِمَا تَوَدَّى إِلَى السَّبِيلِ السَّلَامَةِ وَالْخَلَاصِ وَمَا تَرْجُو النَّجَاةَ بِشَيْكَا وَفَوْزًا يَوْمَ تُوخَلَدُ النَّوَا
فَلَيْسَ نَالُ عَفْوَالِهِ إِلَّا بِطَهْرِ النَّفُوسِ مِنَ الْعَاصِ وَبِرِّ الْمُؤْمِنِينَ بِكُلِّ رَفِيٍّ وَنُصْحِ لِلْإِدَابِ وَالْإِقَامِ
فَإِنْ تَشَدَّدَ دَيْدَانِي الْخَيْرِ نَفْلِي وَإِنْ تَعَدَّلَ فَالْكَ مِنْ تَعَدُّلِي

بیتو باد که بان امور و افعال روز گذاری که تو را بر راه سلامت و خلاصی بسیار دو در آن روز که برای عرض حساب در پیشگاه ایزد و آب فریشتگان خدای محض امانت و استخفاف و کمال قدرت و قهاریت سوی پشانی اهل محشر آسیرند و بمقام حساب یکسانند برستگاری و نجاتی سریع باز رسانند بهمانا بفرود گذشت خدای جبر پتر داشتن تعیس از معاصی و خشتن اذبال وجود را از آلائش کنان نمی توان باز رسید و نیکوئی با بنو ناسا هر کوند رفی و رفیقی و نصیحت راندن و موخلت فرمودن با دانی و اقا صی بگذشت خدای نایل توان باش اگر کار خیر و خوبی کنی رستگار شوی و اگر عدول کنی کوبیده گاهی نیایی

حرف الصاد المعجز

وَأَصْلُ الْحَزْمِ أَنْ تَضْحَى وَتَمْسَى وَرَبَكَ عَمَّا فِي الْكَارِضِ وَإِنْ تَعَاظَنَ بِالتَّخْلِيطِ رُشْدًا فَإِنَّ الرُّشْدَ مِنْ خَيْرِ غَيْرِاضٍ
وَذَرَعَتِكَ الَّذِي يُجُودُ بِرِدِّهِ وَبُودَتْ طُولُ حَزْنٍ وَأَنْتَ بِمَلِكٍ وَخَذَّ بِاللَّيْلِ حَظْمًا فَلَطَمَهُ عَنِ الْعَيْنِ مَجْرُوبًا الْغَاضِ
فَإِنَّ الْغَافِلِينَ ذَوِي التَّوَابِ تَطَايُرُ اللَّطِيمِ فِي الْغِيَاضِ

اصل و بیان حزم و عقل انیت که چنان باداد و شبانگاه نمانی که خدای تعالی در هر کار و کردار و راه و روش تو از تو خوشنود باشد و اگر سماه ضت نامی تخلیط و مزاجه و پریشانی و پریشان کاری برابرت شود و رشادت بهمانا رساد بمرین سدی است که بطوراه آدمیرا سیکر یعنی نیکدار در راه ضلالت دچار شود و آنچه اسباب غایت و هلاکت و سورت طول حزن و رنجوری و اندوه است از خود باز دارد و در شبها طه و بهره خویش از عبادت و تجدید کرد

در احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

و خواب خوش از چشم دور یعنی کیره تن باسراحت و چشم بخواب بسیار و پاره از شب را بعبادت و تهنید پای کند
بمانا آنگاه بخت مستند و بخیره کورانه و در عبادت بتانی و توانی بیکدرانند مانند چهار پایان هستند در راه و وقار

حرف الظالم المملد

كفى بالمرء غاواً ان تراه من الشان الرفيع الى انحطاط على الذموم من فعل تصباً عن الخيرات منقطع النشاط
يشير بكفه امرأ و ذمياً الى انحطام في صدر البساط يرى ان العاقبة الملا يمكنه الجواز على الصراط
لقد خاب الشقي فذل عجزاً و زال القلب منه على الصراط

کافی است برای مرد که نکمران شوی اورا که بان شان رفیع که خدای در جنس او نموده بسبب ملاهی و معاصی و
به نشیب آورد و برگردانی ناستوده در عرص و در خیرات و عمل خیر منقطع الرغبة و النشاط و از روی کمال عجز
تفاضل در صدر بساط جای گزیده خدام را با دست کبر و خود بینی با مردم و نهی مشغول نماید و چنان کمان نماید که بسبب
عیش و نوش و آلات ملاعب و ملاهی بکشد شستن از صراط سبک و خوابد و بدین و مسائل و وسایط دور و محشر
بیرنج - خطر کار بگام خواهد کرد همانا ذلیل و خوار و خاک رگ زاید امکان بقاوت روزگار بسیار در قلب و سبب

اینکه رکت دشمن پاره شده زایل گردیده است

حرف الظالم المعجز

لذا الانسان خان النفس منه فما يرجو ايم للحفاظ فلا ورع لديه ولا وفاء ولا الاصحاح نحو الابقاظ
وما زهد النبي بجلو راس وليس بلبس ثوب غلاب ولكن بالهدك قولاً وفعلاً وادمان الخشع في الحفاظ
ولا اعمال التي تحجب عنهي بوسع والفرار من الشواظ

چون نفس انسان با انسان از در خیانت شد یعنی انسان بهوای نفس که پایش همه خیانت و زیان کاری
و چار کردید دیگر از هیچکس نیاست در صد دخاظت و صیانت باشد و چنین کس را نه ورع است و نه وفا
و نه هیچ بند و اندزری حالت کشیدن داصفا و زهد و زهد و زهد استقیان نه بهمان تراشیدن سر و پوشیدن
لباسهای خشن است لکن زهد است که قول فعل زاهد همه از روی راستی و درستی و بیرون از کمی و
کاستی باشد و همه گاه از در خشوع و خضوع بمنکران شدن بصنایع بزدان مداومت بان اعمالیکه
اورا نجات بخشد و بر حسب وسیع از ناشایت باز دارد و آتش دوزخ فرار آورد و ملازمت نماید

حرف العن المملد

لكل نفرق الدنيا اجتماع فما بعد المنون من اجتماع فراق فاصل ونوى سطون وشغل لا لبث للوداع
وكل اخوة لا بد يوماً وان طال الوصال الانقطاع وان متاع دنيا قليل وما يجدي القليل من المتاع
وصار قليلاً حرجاً عسيراً تشب بين انياب السباع

برای هر کوی پراکنده کی روزگار اجتماع و فراهم کردیدنی هست لکن بعد از آنکه یک مرکز فرار سینه و تفوق در کاذب
اجتماع نشاید و آن پراکنده کی را فراهم کردیدنی نیاید و فراقی جدا کننده و دوری بی پایان و کاری است که مجال
و دایع ندهد و هر کوی نه اخوت و برادر بر اگر چند مدت بدر از افتد و وصال باقتضال رود سر انجام آید ترا قطع

رَبْعُ دَوِّمِ اَزْ كِتَابِ مَشْكُوْهِ الْاَدْبِیِّ نَاصِرِی

۲۰۹

و لفظ صام در آید و سباع ذیبا اندک است و از سباع اندک فایده نرسد بلکه امتناع قبیل نیز بجا بر صرح و عشرت در شرح کلمات است و تهاست در چنگ و دندان مردان سباع مانند در فقه صفت بر آورنده است یعنی حالت آن قبیل هم این است

حَرْفُ الْغَيْنِ الْمَجْمُوعِ

وَلَمْ يَطْلُبْ عَلُوَ الْقَدْرِ فِيهَا وَعَنِ النَّفْسِ لَا كُلَّ طَائِعٍ وَإِذَا نَالَ النَّفْسَ مِنَ الْغَالِي فَلَيْسَ لَيْلَهَا طَيْبُ الْمَسَاغِ إِذَا نَافَعَ الْمِرَادُ عَلُوَ عَيْزِ نَوَلِيٍّ وَاضْتَحَلَّ مَعَ الْمَلَاغِ كَتَصَرَّفَ فَذَهَبَ حَافِقَانُ إِذَا صَادَ الْبِنَاءُ إِلَى الْفِرَاغِ أَقُولُ وَقَدْ رَأَيْتُ مَلُوكًا عَجَبًا أَلَا لَا يَغِيْنَنَّ الْمَلِكُ بَاغِ

جز مردم طاعی سرکش در طلب علو قدر و غرض در دار دنیا هیچکس نباشد و چون بمعالی نغیث آن نایل شوند در این نایلین در رسیدن هیچکس را کوازا نباشد یعنی چون دوام و بقا ندارد بر کسی خوش خوشگوار نشود و اگر چند کمر بستو نفس و علو ستم باز رسند و در همان حال بلوغ و رسیدن بمقصود بناگاه روی بتابد و مضحل شود مانند قصری که پامی کنند و در فراغ از بنا از دو سمت خراب شود و از بنیان ویران کرد و من سیکویم و یقین که پادشاهان عصر خود را دیده ام دانستند باشید که ستم و ارا می مکتب توان شد

حَرْفُ الْفَاءِ

مَا أَقْصَدُ بِالْاَلَامَةِ قَصْدَ عَيْزِكَ وَأَمْرِي كُلُّهُ بَادِي تَخْلَافٍ إِذَا عَاشَرْتُمْ تَحْسِينِ غَامًا وَلَوْ رَوَيْتَهُ إِذَا رَأَى الْعَفَافِ فَلَا يَتَعَصَّبَنَّ لَهُ رِشَادًا فَتَدَا أَرْدَى لَيْسِيَةَ الْجَنَافِ وَلَوْ لَا أَنْدَلُ الْاِنْصَافِ مَنِيَّ وَأَبْلَغُ طَائِقِي فِي الْاِنْصَافِ لِي الْوَيْلَانُ إِنْ نَفَعَتْ عِظَانِي مِوَايَ وَلَيْسَ لِي إِلَّا الْقَوَافِ

ای سزاوار است که باین ماست و نصیحتت بنگایم غیر خود را یعنی خود را در این شمار در دنیا و مردم و حال آنکه امر من بتجا بادی اختلاف است یعنی از بدایت برخلاف بوده چون پنج سال از روزگار مرد بر کزرد و آثار عفاف و سخت در روی شهادت نشود و بیسرح رشد و رشاد می او را بارود در کار نیست بلکه راهی تجافی و تغافل باز سپرد است و از چهره می از خویشتر انصاف نمی جویم و وقت و طاقت خویش را بعدالت و انصاف بخرج نبرسانم یعنی بیاید از خود حساب جویم و انصاف گیرم و ای بر من اگر این مواعد و نصایح خبر من کسی اسودرساند یعنی خود من فایده نبرم و مواعد غیر سغف باشم و از این کلمات نصایح امیز و ابیات موخلت آیت جز قوافی از بر من نماند یعنی نصیب من همان نظم الفاظ باشد و بس

حَرْفُ الْفَافِ

۴

أَلَا إِنَّ السِّيَاقَ سِيَّاقُ دَهْدٍ وَمَا فِي عَيْزِكَ مِنْ سِيَّافٍ وَبِقِي مَا حَوَاهُ الْمَرُّ أَصْلًا وَفِعْلًا تَجَمَّرَ عِنْدَ اللَّهِ بِأَفِ سَنَافِكًا لَتَدَامَ عَنْ قَبِيٍّ وَتَشَهَّقُ حَسْرَةً يَوْمَ الْمَسَافِ أَنْذَرِي أَيُّ يَوْمٍ ذَا الْفِكْرِ وَابْقِرَانَهُ يَوْمَ الْفِرَانِ فِرَانٌ لَيْسَ لَيْسِيَهُ فِرَانٌ قَدْ انْفَطَعَ التَّجَارُ عَنْ النَّفَافِ

بدانند که سیاق و روشنی بید سیاق در روشن نزد باشد و بیرون از این سیاقی نشاید و هر چه مرد فراموش آورد و بالمره دستخوش فنا و بستی می شود اما کرد از نیک و عمل خیر در حضرت خدای باقی است زود است باند است و پشیمالی امیر

در احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

الیف کردی و در روز مساق و جان سپردن از کمال حسرت فریاد و شقیق بر آوری هیچ میدانی این روزی مساق چگونه روزی است نیک بندیش و عین بدان که از روز و جدائی و فراق است اما چگونه فراقی که هیچ مفارقتی بان مشابست ندارد چه در مفارقت و جدائی امید وصال و بهم پیوستگی است اما در این فراق بالمره از تلافی و اتصال رشته امید واری بریده است

حرف الکاف

عَجِبْتُ لِدَيْ التَّجَارِ كَيْفَ كَسَبُوا وَتَبَلَّوْا اللَّهُ وَبَعْدَ الْأَخْيَارِ وَكَيْفَ فِي آبِ الْجِلْدِ وَكَيْفَ وَحَادِي الْمَوْجِ بَعْدَ بَابِ سِيَابِكِ وَمَرْتَهَنُ الْفَضَائِلِ وَالْخَطَايَا يُقَصِّرُ فِي جِهَادِ الْفِكَارِ وَمُؤَبِّقُ نَفْسِهِ كَسَلًا وَجَهْلًا وَمُؤَرِّدُهَا مَخَوفَاتُ الْهَلَاكِ سَيَعْلَمُ حِينَ تَفْجَاهُ الْمَنَاءُ يَا وَيْلَكَ حَوْلَهُ جَمْعُ الْبُلُوْكِ

در عجبستم از آنکه صا جان تجارت و آزمون هستند چگونه کار نغلت و روز نغلت میپارند و بعد از آن همیشه بهو و لعب میکند رانند و در کارهای بیوده و باز بچه کوشش نمایند و حال آنکه سرود کوی مرک در آتشده اشتر اسبل برای پذیرای مرک سرود سکوید و با عجله و شتاب بخوان اجل دعوت نماید و چگونه کسی که رهینه رسوائی و کروکی این مضایح اعمال است تقصیر نماید در کوشش کردن باز کشودن خود را از جانل آتش و بتمام هلاکت و تناهی میافکنند نفس خود را از روی سستی و نادانی و حال آنکه مورد او در محففات هلاکت است زود است که باز داند که کفر و کیر و او را پنهان نماید و در یابد او را مرک در پیرایون او بر مرک و لبند

حرف النون

كَانَ سُرُودَهُ أَمْسُ غُرُودًا وَحَلَّ بِمُثَلِّثَاتِ الزَّوَالِ وَغُرَى مِنْ شِيَابِ كَانِ فِيهَا وَالْبَسِ بَعْدَهُ نَوْبًا نِقَالِ وَبَعْدَ ذِكْوِيهِ الْأَقْرَابِ فِيهَا يُهَادِي بَيْنَ أَعْنَاقِ الْعِجَالِ إِلَى قَبْرِ يُنَادِي فِيهِ قَرْدًا قَائِي عَنِ اقْرَبِيَّةِ وَالْمَوَالِي نَحْلَى عَنِ قَرُودِيهِ وَوَلِيٍّ وَكَمْ تَحْجِيَةٌ مَأَثَرَةُ الْمَعَالِي

یعنی از کمال سرعت گذشت روز کار و حوادث لیل و نهار هر کس سروری اندر است چنان همی نماید که گوید با یاد بسرور در سپرد و شامگاهش خبر فریب و غرور نشمر و ملات زوال و مجامع فنا و از بر بر پی در نوشت از آنجا عیش و عشرت که در آن اندر بو دعاری و بیاس انتقال را اینسر می فنا و زوال مینماید و از آن پس که روزا بر مرکبها عز و دولت سوار و عیش و نوش کامکار بود او را در جزایه مرک برا عناق رجال کرد نهایی مردم بوی کور که بر نماندن او سین کرده بودند آنها و در از دوستان و اقربا یکدنا مذ و از آنجمله زینتا و آرایشها که بود او را بر سبک و روی باز سبک داند و آن بزرگبها و غلظت او را فادیت نرساند و از بلا محبوب ندارد

حرف المیم

وَلَمْ يَزِدْ يَوْمَ فَطِيحٍ أَشَدَّ عَلَيْهِ مِنْ يَوْمِ الْحِجَامِ وَيَوْمَ الْحَمْرِ أَنْفَعُ كُلِّ يَوْمٍ لِذَا وَقَفَ الْخَلَائِقُ بِالْعَامِ وَكَزَمْنَ ظَالِمِي سَبِيٍّ ذَلِيلًا وَمَنْطُومٌ يُشَدُّ لِلْحِصَامِ وَشَخِصٌ كَانَ فِي الدُّنْيَا حَقِيرٌ نَبْوَةٌ مَنَزِلَ الْجِبَالِ الْكِرَامِ فَعَفَّوْا لِلَّهِ أَوْسَعُ كُلِّ شَيْءٍ تَعَالَى اللَّهُ خَلْقُ الْأَنَامِ

و نمیکند روز بروی هیچ روزی رسوا و فطیح و سخت که از روز مرک شدید تر باشد و روز رستاخیز از هر روزی فطیح تر

سج دوم از کتاب شکوه الابدان صری

در سوا تراست گاهی که آفریدگان را برای عرض حجاب در پیشگاه ایزد و تاب فرازا و زند و در آن روز چه بسیار کسان که در اینجهان بظلم و عدوان رفته اند خوار و ذلیل میشوند و چه مردم ستم دیده و مظلوم هستند که برای خاصیت و ثناتی انعامت بیرونند کردند و بسا کسانکه در اینجهان بجمارت بریستی و در آنجا دارای مقام و منزلت نبجا، کرام و عظمت و مقام است و از اینجمله تباست اوسع و پهناتر عفو و گذشت خداوند آفریننده آفریدگان است

حرف النون

إِلْذِلَالَهُ سِوَاهُ فَتَرُدُّ دَرْغًا بِالْبِرَّةِ ذَوَاتِنَانِ أَوْجِدُهُ بِأَخْلَاصٍ وَجَهْدٍ وَشُكْرِ بِالضَّمِيرِ وَبِالْوَيْلِ
وَأَسْأَلُهُ الرِّضَاعَتِي فَأَنِّي ظَلَمْتُ النَّفْسَ فِي طَلِبِ الْكَمَالِ وَأَفْنَيْتُ الْحَيَاةَ وَلَمْ أَرْضَئِهَا وَرَغَبْتُ إِلَى الْبَطَالَةِ وَالنُّونِ
لِيَهِيَ آتُوبُ مِنْ ذَنْبِي وَجَهْلِي وَأَسْتَرْفِي وَجَهْدِي لِلْعَنَانِ

خداوند است که جزا و نیت خدائی فردیت رؤف و مهربان و با جلا آفریدگان ذواتمانست و سن در از روی اخلاص و جهد و عرفان و سپاس نبجان دلسان توجید نیامیم و یگانه میشویم و از روی سستت میکنم که از من برضا و رضوان باشد چه من در طلب آمال و آمانی اینجهان بر خوشیستن بظلم بستم رفتم و روزگار زندگانیز در طلب آمانی و کامرانی بیایم بروم و از آنجمله بنایت مخطونه استم و بیطالت و توانی و کالت و کرانی روی آوردم بحضرت خدای باز گشت همی گتم از گناه و جمل و نادانی و اسراف و رزیدن خود و کوشش نمودن در معارفت و اعراض آوردن

حرف الواو

فَإِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ وَإِنِّي قَبُولٌ تَوَّابٌ كُلِّ غَاوٍ أَوْ أَمِيلٍ أَنْ يُعَافِيَنِي بِعَفْوٍ وَيُجِنِّي عَيْنَ ابْلِيسَ النَّوَى
وَيَنْفَعَنِي بِوَعْدَتِي وَتَوَّابٌ وَيَنْفَعُ كُلَّ مُسْتَجِيعٍ وَوَادٍ ذُنُوبِي خَلَا كَوْنُ جَنَّتِي كَيْمَا أَلَا إِنَّ الذُّنُوبَ هِيَ الْكَلْبُ
فَلَيْسَ كَلْبٌ كَوَاهِ الذُّنُوبِ عَمَّا سِوَى عَفْوِ الْهَيَمِينَ مَلَاوًا

بمانا خداوند بخشنده و توبت و انابت را پذیرنده و گذشت نماینده است و در قبول توبت هر کماهی و باغواهی و ولایت دارد و امیدوارم که مرا ببخشد و گذشت عافیت و صحت بخشد و شیطانرا که باهنگ من و دشمن من است بزند از پای و مرا ببخشد و کلمات پند آمیز من بود بخشد و هر کس را که باین هوا غطا کوشش فرادهد یا این هوا غطرار او است کند مغفقت بخش بمانا شراره گناهان من هر دو پہلوی مراداغ کرده است داغ کردنی بمانا ذنوب و رعی بجلد بگناه و داغ کننده است و برای آنکه لبیب ذنوب در ابعد داغ کرده باشد و ای عفو خداوند همین هیچ درانی نیست

حرف الهاء

وَقَعْنَا فِي أَسْطِيَابٍ وَبِالْبَلَاءِ وَفِي ذَمِّهِ انْتِقَاصٌ أَشْبَاهُ تَقَاتِي الْخَيْرِ وَالْيُسْلُوكَ ذَلُومًا وَعَنْ بَدَلِهِمْ أَنْتَقَاهُ
وَبَادِي الْأَمْرِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ فَمَا ضَرَّ النَّاسِ نَاهٍ وَصَادَ الْأَمْرَ لِلْمَمْلُوكِ عَيْنًا فَمَا لِلْخَيْرِ مِنْ قَدْوَةٍ جَاهٍ
فَهَذَا شَغْلٌ طَمَعٌ وَجَمْعٌ وَهَذَا غَافِلٌ شُكْرًا نِلَاوًا

بمانا در خطا و بلا اندریم و در زمانهای انتقاص و اشتباه بی سپر خیر و نیکی کوی از میان برخواست و صاحبان لبیب و هوایان در اقاوند و بسبب ذلت ایشان جملاً و سفهتاً نتماقتند و آنرا که امر بمعروف و نیکو بدهند از طغیان فقده و نایس خیره در بیخولهای غزلت بماعتت گرفتند و در میان مردان بیکس بجای نماند که از سرگرمی و بمعروف

احوال حضرت سید العابدین علیه السلام

امر فراید و از انقلاب یا بخرج سیاب کون آزادگان بنده ملوکان شدند و برای مردم آزاده عزیز قدر و جایی نماند
اکنون این غلذگان بعضی بحرص و طمع و جمع اموال ناروا مشغول آن یک مست و لاهی از همه خیر غافل است

حرف اللام الف

بُئِدْنَا مَا أَصَابَ لَنَا بِإِيَابِ أَسْحَانَا كَانَ ذَلِكَ أَمَّ حَلَالًا فَلَا نَغْتَرُّ بِالِدُنْيَانَا وَذَرْفَانَا نَمَا نَشْرِي لِكُلِّ دُنْيَانَا حَلَالًا
أَتَجَلُّ نَانَهَا شِرَاهَا بِمَالٍ تَكُونُ عَلَيْكَ بَعْدَ عِدَّةٍ بِالْأَلَا فَلَا كَانَ الَّذِي عَقَّبَاهُ نَسْرًا وَهَلْ كَانَ الْخَيْسُ لَدَيْكَ بِالْأَلَا
فَلَوْقَ مِنَ الْأُمُورِ فَعَالَ خَيْرٍ وَأَكْمَلْنَا وَأَشْرَفْنَا حَصَالًا

یعنی اسراف و تبذیر میکنی هر چه بدست میرسد و بیسبب یک نزاری که این مال که از روی اسراف با نفاق سیرت
آیا حرام است یا حلال پس دنیا و زخارف دنیا فریب مخور و مغرور مگرد و آنچه را فرو گذار چه دنیا در بیسبب کاری
با تو بتاعت نرود و امور را برای تو بجا نماند و دنیا و دنیاچه را از کمال تیر و ضلال و حرص و شره بمانی که
فردای قیامت بجلد و بال تو و موجب نکال تنست پس فریاد استار بهش چیز را که پایشش شر و زبان آورد و هرگز
چیزی نیست و زبون را برای خود مال شمار و اختیار کن و ما خود را از امور آنچه نیک و کردار نیک است و نیک
و صفات را که اخل و اشرف امور است یعنی آنچه را اختیار و ما خود فرمای

حرف لیا منها

وَ كُنْ بَشًا قَرِيبًا ذَانِيًا وَ فِيمَنْ يَرْجِيكَ جَمِيلًا رَاقِيًا وَ صَوِّءًا غَيْرَ مُخْتَلِمٍ رَكِيًا حَمِيدًا سَعِيًّا فِي أَنْجَازِ وَاوِي
بَعِيدًا عَنِ سَبِيلِ الشَّرِّ سَخِيًّا نَقِيًّا السَّلَفِ عَنِ غِيْبَانِيٍّ مُعِينًا لِلْأَرَامِلِ وَ الْيَتَامَى آمِينَ الْكَفِّ عَنِ قُرْبِ نَائِي
فَلَوْقَ مَوَاعِظِي بِقَبُولِ صِدْقِي تَقَرُّ بِأَلَا مَعْنِي حُلُولِ لَأَلَا

همیشه باروی خندان و حسین کشاده و فوی خوش و خلق آزاد و دل چسب و با نشاط و با نیکو بامید نواست
برای درویت و سلوک و نیت حیل در رساننده فواید و بدون احتشام و تکلیف و بازگشت و در وفای بوعده
حمید النبی و ستوده روش و پسندیده کوشش و از راه شرانگیزی و زبان رساندن دور و با جود و سخاوت و
بد آمدی و سخاوت سفرون در غیاب و حضور اینان دل و کجیب خاطر و مخزن سینه را از نصیبت و بد خواهی
بگمان پاک و پاکیزه دار و همین بیه زمان و درویشان و نیازمندان و امین الکت در باره نزدیک و دور پیش
و این موعظ مرا بکوشش و قبول صدق و رستی اختیار کن تا با ابد اقیامت هنگام سختی و شدت تیر
در ستکار شوی و این اشعار نیز با امام زین العابدین علیه السلام منسوب است

الْآيَاتُ الْمَقْصُودُ فِي كُلِّ مَلِيحَةٍ شَكُونُ الْيَتَامَى الْقَرْمَلِيَّةِ الْآبَاءِ جَانِيٍّ أَنْتَ نَكْتِفِي بِكَ فَهَبْ لِي ذُنُوبِي كَمَا وَدَّعْتَنِي
أَخْرِجْنِي مِنَ النَّارِ يَا غَايَةَ الْمُنَى فَإِنَّ رَجَائِي بِمِثْلِ خَلْقِي

و شعر اخیر از این پیش مذکور شد و ایند و شعر را در مرثیه صرین نیز دریا حی علیه الرحمه فرموده است و با امام حسین
علیه السلام نیز نسبت داده اند تواند بود امام زین العابدین رویت فرموده باشد

لَيْعَمَ الْحَرْبُ بِي رِيَاحٍ صَبُورٌ عِنْدَ مُخْلِيفِ الرَّيَاحِ
وَنَعَمَ الْحَرْبُ إِذْ نَادَى حَسِينًا فَجَاءَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّيَا

رابع دوم از کتاب مشکوة الادب ناصری

۲۱۳

و هم این اشعار از حضرت سید سجاد مطهر داشته اند

نَحْنُ بَوَّالْمُصْطَفَى ذُو غُصَصٍ يَجْرَعُهَا فِي الْأَنَامِ كَأَظْمِنَا عَظْمَةً فِي الْأَنَامِ مَحْنَتُنَا أَوْ لَنَا مَسْتَلَى وَآخِرُنَا
يَفْرَحُ هَذَا الْوَرَى بِعَيْدِهِمْ وَنَحْنُ أَعْيَادُ مَا مَاتْنَا وَالنَّاسُ فِي الْأَمْنِ وَالشُّرُودُ بِالْفِطْرِ طَوْلُ الرِّفَانِ خَائِفَتُنَا
وَمَا خَصَّصْنَا مِنْ الشَّرَفِ الطَّائِلِ بَيْنَ الْأَنَامِ أَفْنَانَا
يَحْكُمُنَا وَأَحْكُمُنَا فِيهِ لَنَا جَاهِدٌ فَاحْتِنَا وَغَايِبُنَا

این شهر آشوب علیه الرحمه در کتاب مناقب نوشته است امام زین العابدین علیه السلام این شعر را قرائت نمود
لَكُمْ مَا نَدْعُونَ بِغَيْرِ حَقِّ إِذَا مَيَّرَ الصَّخَّاحُ مِنَ الرِّاضِ عَرَفْتُمْ حَقًّا فَجِدْتُمْ نَوْمًا كَمَا عَرَفْتَ السَّوَادَ مِنَ اللَّيْلِ
كِتَابُ اللَّهِ شَاهِدٌ عَلَيْكُمْ وَفَاضِلُنَا إِلَّا لَمْ نَعْمِ فَاضِ

و شعر بر سبیل استفهام انکاری است و صرف استفهام محذوف است و از این پس نیز چون این در شعر
پاره از اشعار آنحضرت سلام سه علیه در جای خود مطور خواهد شد

ذکر برخی از فصیح و مواعظ حضرت امام زین العابدین سلام علیه

این مواعظ را

محمد بن یعقوب کلبسی علیه الرحمه در کتاب روضه کافی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام روایت میکند
که در هر روز جمعه در مسجد رسول خدای صلی الله علیه وآله در نماز این کلمات را است آیات موعظت فرمودی و از
دنیاى خدا راعراض و بسرای جاوید آما ر رفت دادی و ستمعان این کلمات را از آنحضرت مکتوب و
مخفوظ نمودند

أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فَجِدْ كُلَّ نَفْسٍ مَاعَلَيْكَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مِنْ خَيْرٍ
مُحَضَّرًا وَمَاعَلَيْكَ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَحِينَ ذَكَرَ اللَّهُ نَفْسَهُ وَجَّكَ يَا بَنِي آدَمَ
الْعَاقِلُ وَلَيْسَ بِمَقُولٍ عَنْهُ يَا بَنِي آدَمَ إِنْ أَجَلَكُ سَمِعُ شَوْعِ إِلَيْكَ قَدْ أَقْبَلَ بِخَوْكَ حَيْثُ مَا يُطَلِّبُكَ وَبِوَسْطِكَ
أَنْ يَدْرِكَكَ وَكَانَ قَدْ أَوْفَيْتَ أَجَلَكَ وَقَبَضَ الْمَلِكُ وَوَحَكَ وَصَرَفَ إِلَى قَبْرِكَ وَحَيْثُ مَا قَرَّبَكَ إِلَيْكَ
فِيهِ رُوحَكَ وَأَقْرَبَكَ عَلَيْكَ مَلَكًا نَاكِرًا وَنَكِيرًا لِسَانَكَ وَشَدِيدًا مِمَّا نَاكَ الْأَوَّلِ وَأَوَّلِ مَا
سَأَلَكَ عَنْ رَبِّكَ الَّذِي كُنْتَ تَعْبُدُهُ وَعَنْ نَبِيِّكَ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكَ وَعَنْ دِينِكَ الَّذِي كُنْتَ
تَدِينُ بِهِ وَعَنْ كِتَابِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتْلُوهُ وَعَنْ إِمَامِكَ الَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ ثُمَّ عَنْ عَمَلِكَ فَمَا أَفْتِنَهُ
وَمَا لَكَ مِنْ آيِنٍ أَلَيْسَبَنَهُ وَفَمَا أَنْفَعَهُ فَحَذْرُكَ وَانْظُرْ لِنَفْسِكَ وَأَسْأَلُ الْجَوَابَ قَبْلَ الْأَمْتِحَانِ وَ
السَّائِلَةَ وَالْإِخْبَارِ فَإِنْ تَكُنْ مُؤْمِنًا عَارِفًا بِدِينِكَ مُسَبِّحًا لِلضَّادِقِينَ مُوَالِيًا لِلْأَوْلِيَاءِ اللَّهُ أَفَّاكَ اللَّهُ
جَهَنَّمَ وَأَنْطَقَ لِسَانَكَ بِالصَّوَابِ أَحْسَنَ الْجَوَابِ وَبُشِّرْتَ بِالرِّضْوَانِ وَالْمَجْنَةَ مِنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ
اسْتَقْبَلْتَنِي الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ وَالرَّحْمَانِ وَإِنْ لَمْ تَكُنْ كَذَلِكَ بَلَغَ لِسَانَكَ وَدَحَضَتْ جَهَنَّمَ وَعَيْتَ
عَنِ الْجَوَابِ وَبُشِّرْتَ عَنِ النَّارِ وَاسْتَقْبَلْتَنِي مَلَائِكَةُ الْعَذَابِ بِرُوحٍ مِنْ جَهَنَّمَ وَتَصَلَّيْتَهُ بِجَهَنَّمَ وَاعْلَمْ
يَا بَنِي آدَمَ لَنْ مِنْ وَرَاءِ هَذَا عَظْمٌ وَأَقْطَعُ وَأَوْجَعُ لِلْقُلُوبِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ يَجْمَعُ كُلَّ النَّاسِ

احوال خست سيد الساجدين عليه السلام

وذلك يوم مشهود يجمع الله عز وجل فيه الاولين والآخرين ذلك يوم يفتح فيه بالصور وتبعث فيه
 القبور وذلك يوم الازفة اذ القلوب لدى الحناجر كاطين وذلك يوم لا يقال فيه عنة ولا يؤخذ
 من احد فدية ولا يقبل من احد معذرة ولا لاحد فيه مستقبل ثوبه ليس الا الجزاء بالحسنات و
 الجزاء بالسيئات فمن كان من المؤمنين عمل في هذه الدنيا مثقال ذرة من شئ وجده فاجدر وا
 اتها الناس من الذنوب والمعاصي ما قد نهاكم الله عنها وحذر كما في كتابه الصادق و
 البيان الناطق ولا تاملوا مكر الله وتحذيره وتهديده عند ما يدعوكم الشيطان اللعين
 اليه من عاجل الشهوات والذاني في هذه الدنيا ان الله عز وجل يقول ان الذين اتقوا اذا
 سهرت طائف من الشيطان تذكروا فاذا هم مبصرون واشعروا قلوبكم بخوف الله وذكروا
 ما قد وعدكم الله في مرجعكم اليه من حسن ثوابه كما قد خوفكم من شديد العقاب فانه
 من خاف شيئا حذره ومن حذر شيئا تركه ولا تكونوا من الغافلين المائلين الى زهرة
 هذه الدنيا الذين مكروا السيئات ان يخيف الله بهم الارض وياتيهم العذاب من حيث
 لا يشعرون او ياخذهم في غلبتهم فما هم بمبصرين او ياخذهم على خوف فاحذروا ما حذر
 بما فعل بالظلمة في كتابه ولا تاملوا ان يزل بكم بعض ما بوعد به القوم الظالمون في
 الكتاب والله لقد وعظكم الله في كتابه بغيركم فان السعيد من وعظ بغيره ولقد
 اسمعكم الله في كتابه ما قد فعل بالقوم الظالمين من اهل القرى قبلكم حيث قال فكم
 قصصنا من قرية كانت ظالمة واتمنا غنى بالقرية اهلها حيث يقول واتنا فابعدنا قوما
 اخرين وقال عز وجل فلما احتسبنا اذا هم منها يركضون يعني يهربون فقال لا تركضوا
 وارجعوا الى ما اترفتم فيه ومساكنكم لعلكم تسئلون فلما اتاهم العذاب قالوا يا ويلنا
 لانا كنا ظالمين فما زالت تلك دعوتهم حتى جعلناهم حصيدا حامدين واتيهم الله ان هذه
 عظة لكم وتخوف ان تعظم وخيفتم ثم رجع القول من الله في الكتاب على اهل المعاصي و
 الذنوب فقال عز وجل ولئن مستهم نفحة من عذاب الله ليقولن انا كنا ظالمين فان قلتم
 ايها الناس ان الله عز وجل اتما غنى بهذا اهل الشرك فكيف ذلك وهو يقول وتضع الموازين
 القسط ليوم القيمة فلا تظلم نفس شيئا وان كان مثقال حبة من خردل اقبتا بها وكفى بنا
 حاسبين واعلموا عباد الله ان اهل الشرك لا تنصب لهم الموازين ولا تنشر لهم الدواوين و
 لما يحضرون الى جهنم زمرا ولما تنصب الموازين وتنشر الدواوين لاهل الاسلام فاتقوا الله عباد
 الله واعلموا ان الله عز وجل لم يحب زهرة الدنيا وعاجلها لاحد من اوليائه ولم يرعيتهم فيها و
 في عاجل زهرتها وظاهر هيجتها ولما خلق الدنيا وخلق اهلها ليلوهم فيها آياتهم احسن عملا لانه و
 آيم الله لقد ضرب لكم فيها الامثال وصرف الايات ليعوم يعلمون ولا قوة الا بالله فان زهدوا فيها
 زهدكم الله عز وجل فيه من عاجل الجوه الدنيا فان الله عز وجل يقول وقوله الحق لئلا مثل

ربع دوم از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

الْجَوْفِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازْبَيَّتْ وَظَنَّ أَهْلِهَا أَنَّهُم قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرًا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ فَكُونُوا عِبَادَ اللَّهِ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَتَفَكَّرُونَ وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ لِحَمْدِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَمَا قَسَمَكُمُ النَّارُ وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى زَمْرَةٍ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا رُكُونٌ مِمَّنْ أَخَذْنَا مَاذَا رُقِيقًا وَتُزِيلُ أَيْدِيَهُمْ وَأَوْعَيْنُهُمْ وَأَسْبَغَ فِيهَا نُزُلًا مِمَّا يُنَزَّلُ فَلَمْ تَلُمْنَا فِيهَا فِئَةً مِّنَ الَّذِينَ فِيهَا فَتَزُودُوا لِالْأَعْمَالِ الصَّالِحَةِ فِيهَا قَبْلَ تَفَرُّقِ أَيَّامِهَا وَقَبْلَ الْإِذِينَ مِنَ اللَّهِ فِي خِرَابِهَا فَكَانَ قَدْ آخَرَبَهَا الَّذِي عَمَّرَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَأَبَدَ آهَاءَ وَهُوَ وَوَلِيُّ مِيرَانِهَا فَاسْأَلِ اللَّهُ الْعَوْنَ لَنَا وَلكُمْ عَلَى التَّزْوُدِ الثَّقْوَى وَالزَّهْدِ فِيهَا جَعَلْنَا اللَّهُ وَإِنَّا كَوْمٌ مِنَ الزَّاهِدِينَ فِي عَاجِلِ زَمْرَةٍ الدُّنْيَا الرَّاعِينَ بِالْآخِرَةِ فَاتِمْنَا نَحْنُ بِهِ وَكَرَّمْنَا عَلَى اللَّهِ عَلَى النَّبِيِّ وَاللَّهِ وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

تفصیلاً بضم وفتح
 زبده من نثر
 فقه بضم وفتح
 وکفره ارسین
 والدین دارالهدی
 نصاب

حاصل مطلب اینست بیفرماید امیردمان از خدای پرستار بگوید باید بازگشت جمله شما به پیشگاه عدل و اقتصار رود اوست و در آن هنگام هر کسی بر کار و کرداری که در این سرای از نیک و بد بیامی برده پادشاه ببیند و آنرا که بزه کار و کوهبیده کرد از زنده می دوست دارند که در میان ایشان و اعمال کوهبیده ایشان جدائی بسز درک و بیگانهی بس دراز میمانی باشد همانا بزرگان تعالی شمارا از کارهای ناشایست و افغان ناخجسته بیم و پرهیز داده است و ای بر تو ای فرزندان آدم که از خویشتن و کردار خویشتن تا این چند بخیر و خافل روز سپاری با اینکه هیچ از بخت نباشند یعنی آنچه از خیر و شر سجای آوردی بر تو برنگارند و چیزی فروگذارند ای فرزندان آدم همانا مرک تو بسوی توشتابان و در پیرامون تو انگیزش یافته و تو را جوینده و خواهند و بزودی دریا بنده است به آن حالت که روزی بیایان رفته و ملک موت و فرشته مرگ جان ترا از کالبد تو برکشند و تو در خانه کور و فروگاه پرمار و مورسیس و تنها جای گیری دیگر باره جان تو در کالبد تو باز گردد و دو فرشته دیگر و منکر بر تو بیرون تا زنده و پرستشهای کونا کون و آرزوهای رنگارنگ گرفتار و دو چار سازند و از سختی زبرد کار تو که در اینجا پیرش در روز مینادی پرسیدن گیرند دیگر از آن پیغمبر که بسوی تو انگیزش یافت و پس از آن کیش و نین که بدان اندر بودی و دیگر از آن نامه و کتابی که فرو همی خواندی و از آن امام و پیشوا که بدوستی و فرمان او چنگ در انداخته بودی و از آن پس از روز کار و زندگانی خودت که در چه کار کردی و از آن پس از سوال و خواسته خود که از چه کار فراهم و بچه کار بکار بردی پرسش گیرند پس با خویشتن باش و از آنچه باید پرهیز کرد خود را و ایامی و پیش آردت که در پهنه از مایش و پرسش و بر شمردن کار و کردارش بگردش در آورند پس شایسته و جوابی بصواب بیاریم همانا اگر از دین این خود دانا و بارستان همغان و باد و ستان بزدان دوست بوده خدایت حجت تو بتو بازماند و زبان تو را بسخن خوش بگرداند تا به نیکو پاسخ سازی و از بهشت مرده یابی و فریشکان رحمت بار و رحمت پذیرانی کنی و اگر جز این باشد زبانت از گذاره جواب ستوده فروماند و بجز آتش از هیچ بهره نیابی بدان ای فرزندان آدم که کارهای دشوار از پیش روی داری که از اینجمله عظیم تر و رسوانا مینده تر و دال برد آورنده تر است که

احوال حضرت سید التاجدین علیه السلام

۳۱۶

شداید احوالی روز محشر باشد در آن روز که آفریدگان اولین و آخرین بجله فراهم آیند بسختها دنا هموار بها گرفتاری و در آن روز نه غم و نه محنت و نه بیسج دست آویز سودمند پذیرفته نموده بود و آن بازگشت که از سختی باشد و دنیا و دین جز پاداش کارهای بخار و کفر کردارهای نابخار و خیری در کار نیاید یعنی حضرت سرای خیر است نه در آن تکلیف پس کس از نومنان و کروزگان را با اندازه ذره عمل شر باشد پاداش خویش در کنار بندگی آن کائنات که بزدان تعالی شمار از آن بازداشتن خواسته دوری گیرد و از خدای همینا که باشد و از آنچه دیو سرکش انده شده شمار ابدان خواننده است بزاری جویند و بخوابشهای نفسانی و هوامی خویشتن گرفتار نشود و دلها می خود را از خوف خدا بپایا و جز از خدا از بیسج خیر هم نگیرد و بنا زو فریب اینجان اریب دست خویش افروست و سر کوب غرور کردید و آن سخنان که خدای در نامه خود یاد کرده است پند و اندرز نگیرد و گذارش که شستگان از هر خود بشمار رویا آری چه خدای در کتاب خود شمارا بگمانی پروان از شما پند داده است و از پایان زشت و فرجام نکوهیده ایشان باز رانده و اینجمله همه از درد پند و بیم یافتن شما باشد و آنکه وستم کاره و آن سرخ و شکیخ ایشانرا که یا فرموده تواند بود که شما با نیز آثار بشمار آید و از آن شربت ناکوار بجا برد اگر چنان گویند و چنان دانند که نیز دان قهار را رستم کار آن بگردد را خواسته است که سوخته نباشند و او را بی انباشند از چینی است که شمار بر دل بنان آید چه خدای در دنیا فرماید که بروز بر انگیزش ترا زوای از پیش گذارشته شود و کار با جدا و عدل آرموده کرد در هرگز با اندازه بسپار بستم رفته وستم رانده باشد نمودار کنیم و شمارش بگذر نیم یک بدانید که برای آنکه خدا بر آنه یکانه شمارند و خداوند بنیای را انباشت آورند هرگز ترا زوئی گذاشته و نامشکوده نگردد بلکه گیره بدون بیسج پرستش شوند همانا ترا زو و فاسد برای سلیمان است پس از خدای بیم گیرید و بزرگشت و زیبای اینسرای ایران فرقی نشود چه اینجان و این زیب و آرایش بجله از پی از پیش بندگان است تا هر کس بگو کار تراست پدید کرد و سو کند خدای برای پند و اندرز شما و اندازه بر گرفتار شاه کونه نشانی نمودار کرده اند تا بیدار بینا و کوشش شنو اول دانا بشنوند و بنگرند و بدانند و بیسج نروئی جز بسخنای نیست پس اگر شما با آنچه خدای از شما خواسته است دنیا و آخرت در دنیا است و بزودی تبا و دنا چیز و بی پایان می شود دل بر گیرید نیکتر است و با زرا که راه نمانی و بخواه در آید بهتر باشد چه خدای میفرماید زندگانی اینجان چون بارانی است که از آسمان بریزد آید و کس زمین بروی و زمین بسزگر د و مردمان و چار پاپا ترا بهره آورد و خلق جهان بان فریفته شوند و چنان دانند که خود در اینجمله چیره و توانا هستند بناگاه فرمان تباهی و آسیب پر خیب شب اندر یا بروز آنهارا فرود نشانی بازگردد چنانکه کوفی روز پیش بیسج بوده است و آنچه را برای آنکه بهوش و فریاد آید است و باز آوریم بر شما ای مردمان همی بیایست از آنان باشید که همواره بیدار دانش و بنیش بنگرید و بر اینجان بستگی و پیوستگی بخوبید چه خدای با تمه صلی است علیه و آله میفرماید با آنکه رستم کاران هستند پیوسته و دل بسته گردید تا از آتش دوزخ فرسایش نیاید و بفروز و فروغ این سرای دروغ پیوند گیرید و از بهر خویشتن خانه ماندن و درین سخنان چه اینسرای کار و کردار و آرمون مردمان است پس کارهای شایسته را از بهر خویشتن بپوشید بر گیرید از آن پیش که این روز کاران سپری و از خدای بویرانی آن فرمان آید چه آنچه خداوند قادر که از

ربع دوم از کتاب شکوہ الادب ناصری

از نخست آبادان فرمودیم بیایان اندر ویران نماید پس از خدای از بهر خود و شما خواستار اعانت و همرا
هستم تا توشه پرنیز کاری و ما خواست کاری ایسرای برگیریم و بنار و سازان و فریب و آزد چار شویم و درود
خدای بر پیغمبر خدای و کسان او و سلام بر شما باد و دیگر محمد بن یعقوب گلپسینی رضی الله عنه در کتاب رضو
کافی این کلمات را از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مبطور داشته است

إِنَّ أَحَبَّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحْسَنُكُمْ عَمَلًا وَإِنَّ أَعْظَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَمَلًا أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ
رَغْبَةً وَإِنَّ أَجْحَاكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَشَدُّكُمْ خَشْيَةً لِلَّهِ وَإِنَّ أَقْرَبَكُمْ مِنَ اللَّهِ أَوْسَعَكُمْ
خُلُقًا وَإِنَّ أَرْضًا كَرُمَ عِنْدَ اللَّهِ أَسْبَغَكُمْ عَلَى عِبَائِهِ وَإِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَنْفَاكُمْ

یعنی محبوب ترین شما در پیشگاه خدای عزوجل آن کسی است که کار و کردارش نیکوتر باشد و بزرگترین شما در درگاه
خدای از حیثیت اعمال آنکس باشد که با آنچه در حضرت خدای آماده است رغبت او عظیمتر باشد و درستکارترین
شما از عذاب خدای تعالی کسی است که از خدای سخت جنباک باشد و نزدیکترین شما به پیشگاه رحمت و عظمت
خدای کسی است که خوی و خلقش نیکتر و پرکشاده تر باشد و مرضی ترین شما در حضرت بزدان کسی است
که با عیال و کسان خویش نیکتر رفتار کند و بهتر نفع نماید و رعایت کند و بزرگترین کرامی ترین شما در حضرت بزد

تعالی پر عزیز کارترین شما باشد در مجموع امیر ابو حنین در امام مطور است که اینی لا کفره ان اعبد الله لا
غرض فی الاثوابه فا کون کالعبد الطبیح ان طبع عملی والا کرم یعمل و اکثره ان اعبده لا الاثوابه

یعنی هر چه در کار تو باشد در مجموع امیر ابو حنین در امام مطور است که اینی لا کفره ان اعبد الله لا
غرض فی الاثوابه فا کون کالعبد الطبیح ان طبع عملی والا کرم یعمل و اکثره ان اعبده لا الاثوابه
یعنی هر چه در کار تو باشد در مجموع امیر ابو حنین در امام مطور است که اینی لا کفره ان اعبد الله لا
غرض فی الاثوابه فا کون کالعبد الطبیح ان طبع عملی والا کرم یعمل و اکثره ان اعبده لا الاثوابه

علا ما السلام میفرمود من گروه دارم یعنی بیسج ستوده نمی شمارم که خدای را پرستش نایم که هر یک مرا در این عبادت
در زمین جز در اراک ثواب و مزد غرضی نباشد و مانند بنده باشم که تا امید و طمع داشته باشد روز با طاعت
سپارد و اگر امیدوار بجز در اراک ثواب و مزد غرضی نباشد با طاعت نرود و اطاعت کند و هم گروه دارم که خدای را از بیم عبادت
عبادت کنم و مانند بنده بدو سو و باشم که اگر جنباک نباشد با طاعت و عبادت نرود با سخت عرض کردند

اگر سبب این دو مطلب نیست پس از چه روی رنج عبادت بر خویش یعنی فرمود عبادت یکم اورا هبت
اینکه خدای مستحق و سزاوار عبادت است بسبب آن نعمت او و غایتها که اورا بدون بیسج حاجت برین
مبذول کرده است در کتاب ارشاد و التذیب دینی مطور است که حضرت علی بن حسین علیه السلام

سفر فرمود یا ابن آدم انک لاتزال بخیر ما دام لک و اعظام من نفسک و ما الخوف شغارتک و الخزن
دینارک ابن آدم انک میت و نحاسه فاعد الجواب و اوحی الله تعالی الی موسی ای موسی خفنی
فی سرائرک احفظک فی عورتانک و اذکر فی سرائرک و خلواتک و عند سرودک ذانک

اذکرک عند غفلائک و املک غضبک عن ملکک امره اکت غضبی عنک و
انکم مکنون سرتی و اظهر فی علانیتک المذاذاه عنی لعدوک و عدوی

و در مجموع امیر ابو حنین در امام مطور است که اینی لا کفره ان اعبد الله لا غرض فی الاثوابه فا کون کالعبد الطبیح ان طبع عملی والا کرم یعمل و اکثره ان اعبده لا الاثوابه
یعنی هر چه در کار تو باشد در مجموع امیر ابو حنین در امام مطور است که اینی لا کفره ان اعبد الله لا غرض فی الاثوابه فا کون کالعبد الطبیح ان طبع عملی والا کرم یعمل و اکثره ان اعبده لا الاثوابه

بجز این نیست

بسیار است

قبل

بسیار است

بسیار است

احوال حضرت سیدنا جیدین علیہ السلام

هَيْكًا وَمَا كَانَ الْخَوْفُ لَكَ شِعَارًا وَالْحَزَنُ لَكَ دِيَارًا إِنَّ أَدَمَ أُنْكَرَ مَيْتٍ وَصَبْعُوتٍ وَمَوْقُوفٍ
 بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمَسْئُولٍ فَأَعَادَ جَوَابًا أَيُّ پسر آدم همانا نوبه گاه بخیر و خوبی سفرون باشی و کسی
 واعظی از نفس خویش بر خوشتن داشته باشی یعنی خودت بجز عقل در خود کار خود باز نگری و از
 ناشایست پریزی و بیز استقامت جوئی و با خیر و خوبی انبارستی تا آنچه که خوف را شعار و حزن را دای
 خویش کردالی ای فرزند آدم همانا تو بناچار دستخوش مرگ شتی ادبار نخواهی شد و در پیشگاه حساب از تو شای
 و حساب خواهند پس ای پانچ آمده شود جوابی بصواب حاضر ساز همانا خدای تعالی با موسی وحی کرد
 ای موسی در کارهای پوشیده خویش از من بپناک باش تا نگاه دارم ترا در عورات و آشکار تو در خلوات
 پنهانی و سرور و شادمانی خود مرا بیاورد آوری تا در غفلت های تو بیا آورم و خشمم ترا از آنکه ترا مالک امر او
 کرد اینده ام باز گیر تا خشم خود از تو باز گیرم و اسرار مرا از آنانکه در خور نیستند پوشیده بدار و با آنانکه
 بدشمنی من و تو میروند اظهار تلا میست و مدارا فرمای در اصول کافی از عمار روایتی از حضرت علی بن
 احسن سلام الله علیه مرویت فرمود ان الله يحب كل قلب خزين ويحب كل عبد شكور فيقول
 الله تبارك وتعالى لعبد من عبدي يوم القيمة اشكرت فلانا فيقول بل نسكركم يا رب فيقول
 لم تشكرني اذ لم تشكروا ثم قال اشكركم الله اشكركم الله لاني مني خدای تبارك و تعالی دوست میدارد هر دل زنده
 ناک و هر بنده شاکر و سپاس گذار را چون روز قیامت در من بگشاید خدای تعالی با بنده از بندگان
 خود میفرماید آیا فلان را پاداشش کردار سپاس بگذاشتی عرض میکند بلکه ترا شکر نهادم ای پروردگاری
 خدای میفرماید اگر او را شکر نمودی باشی مرا سپاس نیآورده باشی پس از آن آنحضرت فرمودت که این
 شما مر خدا را آنکس باشد که مردان را از ای نیکی بیشتر سپاس گذارد و دیگر از ابو حمزه ثمالی از علی بن
 سلام الله علیه مرویت ان لسان ابن آدم يشرف على جميع جوارحه كمثل صباح فيقول كيف
 اصبحتم فيقولون بخير ان تركنا وبقولون الله الله فينا وينا شذونه وبقولون انما
 ثواب و نفاق بلت یعنی در هر باره از زبان آدمی در تمامت جوارح او شرف شود و گوید چگونه و بر حال
 بادا کردید در پاسخ گویند اگر تو را بحال خود آسوده گذاری صبح بخیر و خوبی است آنگاه گویند خدایا در
 شکر و از خدای دریا پر بند و او را سوگند همی دهند و گویند با سبب تو بنواب و عقاب دچار شویم یعنی اگر
 تکلم و بصواب کردمش گیری ما را پاداشش خیر و ثواب رسد و گزید و چار شد و عذاب شویم در کتاب امالی
 مرقوم است که مردی در حضرت علی بن احسن علیهما السلام عرض کرد یا سیدی مرا از خیر دنیا و آخرت باز
 فرمای آنحضرت در جواب مرقوم فرمود لیسلم الله الرحمن الرحيم اما بعد فانه من طلب رضي الله
 بسخط الناس كناه الله امورا لتاين من طلب رضي الناس بسخط الله وكله الله الى الناس السلام
 یعنی هر کس در دنیا خدای را باز جوید و بر سخط الناس ترجیح بدهد خدای او را از امور الناس گرفتار نشانیست
 فرماید یعنی بیسوجه او را بر دامن محتاج نگرداند و هر کس در طلب رضای خلق چشم بزدان و سخط خداوند
 جهان را بچینش آورد خدای کار او را با مردم باز گذارد و در گذارد و ای بر احوال او و سلام در کتاب جامع

بیکر جان است

در کتاب جامع جوارح

در خیر دنیا و آخرت

ربع دوم از کتاب مشکوٰه لأدبناصری

نسخه خطی

صدوق مطور است که مردی در حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه بعض رسا بنام مردی کنه کارم و
از کتاب کیسائی گذارم مرا بموضع اندرز فرمای فقال **أَضَلَّ خَمْسَةَ أَشْيَاءٍ وَأَذْنَبَ مَا شِئْتَ فَأَوْلَىٰ
ذَلِكَ لَا تَأْكُلُ رِزْقَ اللَّهِ وَأَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَالثَّانِي أَخْرَجَ مِنْ وَلايَةِ اللَّهِ وَأَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَالثَّالِثُ
اطْلَبَ مَوْضِعًا لِإِيْرَاكَ اللَّهِ وَأَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَالرَّابِعُ إِذَا جَاءَ مَلَكُ الْمَوْتِ لِيَقْبِضَ رُوحَكَ فَأَذْفَهُ
عَنْ نَفْسِكَ وَأَذْنَبَ مَا شِئْتَ وَالخَامِسُ إِذَا دَخَلَكَ مَلَكٌ فِي النَّارِ فَلَا تَدْخُلْ فِي النَّارِ وَأَذْنَبَ مَا شِئْتَ**
یعنی چهار بنیادی گذارد آنچه که خواهی در معاصی خدای روز سپاری یعنی اگر توانائی داری که این پنج چیز بجای بیاوری
دیگر از مصیبت خدای بیناک باشی سخت اینک از رزق در روزی خدای بخور یعنی رازقی دیگر بجوی و روزی
بخواه تا سجدهای غرور جل نیازمند نباشی الوقت بهر کوزه مصیبت خواهی مبادرت بجوی دویم از ولایت خدای
بیرون شو یعنی اگر توانی و ولایتی بیرون از ولایت و حکم خدای سراغ داری بآنجائو بمصیبت خدای کار کن
سیتم آنست که موضع و مکانی بجوی که خدایت نگران و بر معاصیت بیانی باشد آنوقت آنچه که خواهی در حضرت
یزدان رو بمصیبتان بسیار چهارم این است که چون فرشته مرگ برای قبض جان تو میآید بگردد او را
از خویشتن بگردان و جان بدو سپارد و خدا که خواهی بملایبی روز گذار پنجم آنست که چون مالک دوزخ
بفرمان یزدان و کفر کنان ترا بانش کشاند آتش اندر تو و بجکومت او تن سپارد و هر چه خواهی کرد
ملایبی کرد و کار به تنباهی سپار پس کیسه نیروی دفع بچگونه از این مسائل را اندارد و چاره بسچک انواند
چگونه بمصیبت و مخالفت حضرت اهدیت بجزات و جبارت میرود در جموعه امیرزاده ابوالحسن و امام
ابی فراس مالکی اشتری رحمه الله علیه که از اولاد مالک اشتر است مطور است که وقتی کسی بجزت امام زین
العابدین علیه السلام عرض کرد که بزید در باره تو و پدرت و برادرت و بدت چنین چنان میگویی چون حضرت
حکایت آنرا در آزان ملعون بجله بشنید فرمود **مِنَ اللَّهِ كَفَاكَ عَوْنًا أَنْ تَرَىٰ عَدُوَّكَ يَعْجَلُ**
یعنی بهین عون و اعانت از جانب حضرت اهدیت برای تو کافی است که دشمن اگر آن شوی که بمعاصی
خدای کار میکند یعنی بهین کردار او که اسباب سخط خدای و عذاب او میشود برای عون و تلافی کردار
با تو کافی است در کتاب من لایضره النقیه مطور است قال **عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
ضَمِنْتُ عَلَىٰ دِينِي أَنْ لَا يَسْأَلَ أَحَدٌ مِنْ غَيْرِ حَاجَةٍ إِلَّا اضْطَرَّ إِلَيَّ السُّئَالُ** بوقالی که کسی بر پروردگار تو نیاز دارد
است و بر خود حتم فرموده که اگر کسی بخیری که نیازمند بآن است سئول نماید یعنی از مردم بطور سئوال خیر
که حاجت ندارد بطلب آن سئلت نماید لابد همان کار و کردار او را ناچار کرداند که بآن حاجتمند شود و سئول
نماید در آججاج بطرسی از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه مرویت که محمد بن مسلم بن شهاب زهری
در حضرت علی بن الحسین سلام الله علیهما در آمد و سخت محزون و اندوهناک بود امام زین العابدین علیه السلام
بدو فرمود ترا چیت که نمکین بپوشی عرض کرد یا من رسول الله جیش هموم و غموم بر من باختم کرده است چه از
دلانکه بر من حرسه و در من طمع دارند من آزار بهمیرسد و بانانکه میدارم و درم و بانانکه احسان نمودم بر خلاف آنچه
مکار مردم شاد است می کند امام علیه السلام با او فرمود **وَاحْفَظْ عَلَيْكَ لِسَانَكَ تَمَلِّكَ بِهِ إِخْوَانَكَ**

نسخه خطی

در کتاب

نسخه خطی

احوال حضرت سید الشاجدین علیہ السلام

یعنی کلام خویش و زبان خویش را با اختیار خویش بازدار و بی پروا و ناز و الجوی و با تقضای وقت و خواست
 زمان و ولایت و مدار اسخ کن تا برادران و هم کنار اگر و کان محبت و ملوک احسان خوشتن کردانی زهری
 عرض کرد و این رسول خدا **إِنِّي أَحْسِنُ إِلَيْكُمْ بِمَا يَبْدُونَ مِنْ كَلَامِي يَسِيءُ** اگر چند من غضبان هم بهم جزا و زری
 و نیکی با ایشان بجا و رت بهادرت بخویم امام علیہ السلام فرمود **هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ إِيَّاكَ وَأَنْ تَعِجِبَ مِنْ
 نَفْسِكَ بِذَلِكَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَتَكَلَّمَ بِمَا يَسْبِقُ إِلَى الْقُلُوبِ بِتَكَارُفِهِ وَإِنْ كَانَ عِنْدَكَ إِعْتَادُوهُ
 فَلَيْسَ كُلُّ مَنْ لَتَمَعَهُ تَكْرًا يَمُكِّتُكَ أَنْ تَوْسِعَهُ عُدْرَانَهُمْ قَالَ يَا زُهْرِي مَنْ لَوْ يَكُنْ عَقْلُهُ مِنْ
 أَكْثَلِ مَا فِيهِ كَانَ هَلَاكًا مِنْ أَلْسِنِهِ مَا فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا زُهْرِي إِنَّمَا عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ السُّلَيْمَانَ بِمَنْزِلَةِ
 أَهْلِ بَيْتِكَ فَجَعَلَ كَبِيرَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وَالِدِكَ وَتَجْعَلَ صَغِيرَهُمْ مِنْكَ بِمَنْزِلَةِ وَلَدِكَ وَتَجْعَلَ
 تَرَبُّكَ مِنْهُمْ بِمَنْزِلَةِ تَرَبُّبِكَ فَهُوَ لَا وَتَحِبُّ أَنْ تَظْلَمَ وَأَنْتَ هُوَ لَا وَتَحِبُّ أَنْ تَهْنِكَ سِتْرُهُ وَإِنْ
 عَرَضَ لَكَ إِبْلِيسُ لَعْنَهُ بِأَنْ لَكَ فَضْلًا عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ فَانظُرْ إِنْ كَانَ أَكْبَرَ مِنْكَ
 فَقُلْ قَدْ سَبَقَنِي بِالْإِيمَانِ وَالْعَمَلِ الصَّالِحِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَإِنْ كَانَ اصْغَرَ مِنْكَ فَقُلْ قَدْ
 سَبَقَنِي بِالْعَاصِيَةِ الذُّنُوبِ فَهُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَإِنْ تَرَبُّبَكَ فَقُلْ أَنَا عَلَى يَقِينٍ مِنْ ذَنْبِي وَفِي سِتْرِكَ
 مِنْ ذَنْبِهِ وَأَمْرُهُ مَا لِي أَدْعُ يَقِينِي بِشَيْءٍ وَرَأَيْتَ السُّلَيْمَانَ يُعْظِمُونَكَ وَيُوقِرُونَكَ وَيُجَلِّونَكَ
 فَقُلْ هَذَا فَضْلٌ أَخَذُوا بِهِ وَإِنْ رَأَيْتَ مِنْهُمْ أَنْفِيسًا ظَاغَتْ عَنْكَ فَقُلْ هَذَا لِيذَنْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ
 فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ سَهَّلَ اللَّهُ عَلَيْكَ عَيْشَكَ وَتَهَيَّأَ لَكَ عَدَاؤُكَ وَقَوْلُكَ وَحَرَّتِهَا
 يَكُونُ مِنْ بَرِّهِمْ وَلَمْ تَأْسَفْ عَلَى مَا يَكُونُ مِنْ جَفَائِهِمْ وَاعْلَمْ أَنَّ أَكْرَمَ النَّاسِ عَلَى النَّاسِ مَنْ كَانَ
 خَيْرُهُ عَلَيْهِمْ فَأَضَاءَ وَكَانَ عَنْهُمْ مُسْتَعِينًا مُنْعَفًا وَإِنْ كَانَ إِلَيْهِمْ مَخَانًا فَأَتَى أَهْلَ الدُّنْيَا
 يَعْشِفُونَ الْأَمْوَالَ فَخَنُّ لَمْ يَزِاجُهُمْ فَيَا نِعْمَ كَرَمٌ عَلَيْهِمْ وَمَنْ لَمْ يَزِاجُهُمْ فِيهَا وَمَكْرَهُمْ مَنْ كَانَ عَرَفَهُمْ وَكَرَهُهُ**
 امام علیہ السلام از کلام زهری که شایسته غرور و اعجاب نفس میداد فرمود **هیات هیات** بهیات برهیز از اینکه با بز کار و
 کردار در نفس خویش بفرورد شکفتی اندر شوی و بر حذر باش از آنکه از چیزی سخن آنی که قلب با تکار آن سخت
 یافته باشد یعنی چیزی که از ذهن دور و بدل ناچسب و در کوشش عجب آورد هرگز بر زبان میاورد اگر چند خدا را با کوشش
 موجود داشته باشی چه اینکار همه وقت ممکن نشود برای بر شکری همیشه خدز نتوان آورد و انگاه فرمود ای زهری هر
 کس عقل و خردش از هر صفت و قوت که در وجود اوست الحلق باشد هر چه زود تر و آسانتر و سخوش هلاکت
 کرد چه نگاهبان انسان عقل و ستای زهری بر خود واجب بدان که سلیمان را بنزلت و میزان اهل بیت خود
 بشمار آوری پس بزرگتر ای ایشان را بنزلت پدر و آن تعظیم و کرمیم که باید بران بیایست با ایشان لازم شماری و کویا
 ایشان را تربت فرزند نبی و همان مرد و خاوت که از پدران با فرزندان بیاید مراعات فرمائی و آنرا که بستن سال با تو
 بمالی هستند تربت برادر نبی و آن اتحاد و یگانگی و یکزنگی که در خور برادران است بیایان آوری و چون چنین
 بدالی آبا پسح دوست نخواهی داشت که با پدر یا فرزند یا برادرت بظلم و ستم روی یا زیان و ضرر او جوئی یا نگوئی
 پرده حرمت و عزت و ناموس او را چاک دهی و اگر شیطان مردود در عرض خجال و پوخته پندار خوچان سخن

الله
 كان